

بررسی عوامل شکست نمایندگان ایران در راهیابی به کنفرانس صلح ورسای^۱

سیروس محبی*

سعیده سادات احمدی**

چکیده

کنفرانس صلح ورسای که پس از پایان جنگ جهانی اول توسط دولت‌های پیروز تشکیل شد، درصدد بود که دنیای پس از جنگ را به گونه‌ای بسازد که

۱. این پژوهش، برگرفته از طرح پژوهشی «نقش نخبگان ایرانی در استفاده از سازمان‌های بین‌المللی؛ مطالعه موردی جامعه ملل» است که در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمانشاه، به تصویب رسیده و با حمایت‌های مالی این واحد انجام شده است.

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی (dr.sirousmohebi@yahoo.com)

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (s_ahmadi1365@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۳/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۵، صص ۲۰۳-۱۶۷

منادی صلح جهانی باشد. ایده‌های آرمان‌گرایانه‌ای که به‌ویژه از حمایت ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا برخوردار بودند، افکار عمومی جهان را به خود جذب کردند و شرایط مساعدی را در نگرش کشورهای که طعم ناخوشایند جنگ را چشیده بودند، ایجاد کرد. یکی از این کشورها که با وجود اعلام بی‌طرفی در جنگ، خسارت‌های فراوانی دید، ایران بود که اینک قصد داشت از این فرصت استثنایی برای به‌دست آوردن حق و استقلال واقعی‌اش، استفاده کند؛ از این‌رو، نمایندگان را به پاریس فرستاد، اما در رسیدن به خواسته‌های خود ناکام ماند. این پژوهش به بررسی دلایل ناکامی نمایندگان ایران برای حضور در کنفرانس صلح ورسای پرداخته و با تحلیل عوامل تحمیل‌شده به نمایندگان ایران، این عوامل را به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است و درنهایت، تناقض میان ایده‌های ایده‌آلیستی و رئالیستی موجود در روابط بین‌الملل در برهه مورد نظر را عامل تسریع‌کننده این شکست می‌داند.

واژگان کلیدی: کنفرانس صلح ورسای، ایران، انگلستان، ایده‌آلیسم، رئالیسم

مقدمه

ایران که در سال‌های منتهی به جنگ جهانی، به سبب برخورداری از اندک قشر تحصیلکرده و دنیادیده‌اش، می‌رفت تا با مفهومی‌هایی مانند مشروطه، قانون و مجلس سازگار شود، به دلیل دخالت‌های خارجی و نیز کوران جنگ، به شرایط نامناسبی دچار شد. مشکلات کشور در پی خسارت‌های ناشی از نقض بی‌طرفی، اوج گرفت و سال‌های سختی پیش روی ملت قرار داده شد. این شرایط نامطلوب همراه با آرزوهایی که ایرانیان پیش از آغاز جنگ به دنبال دستیابی به آن‌ها بودند، موجب شد که کنفرانس صلح، این امید را در دل وطن‌پرستان ایرانی به وجود آورد که از طریق آن بتوانند بر مشکلات به وجود آمده در نتیجه جنگ، غلبه کرده و به سوی آرزوهای خود که مهم‌ترین آن‌ها، استقلال از قدرت بیگانه و کسب جایگاه مناسب در امور بین‌الملل بود، پیش بروند؛ از این رو، شرکت در این کنفرانس، با اهمیت تلقی شد و نمایندگان ایران برای حضور در این مجمع بین‌المللی، تلاش بی‌وقفه‌ای را آغاز کردند، اما در نهایت، تلاش آنان با شکست روبه‌رو شد. دلایلی که موجب شکست ایرانیان در رسیدن به خواسته‌هایشان شد را می‌توان هم در داخل و هم در خارج از کشور جست‌وجو کرد. در عین حال باید نگرش نمایندگان ایرانی حاضر در محل کنفرانس را نیز واکاوی کنیم تا دریابیم که به چه اندازه از لحاظ درک واقعیت‌های بین‌المللی و تناسب با این واقعیت‌ها، هماهنگ عمل کرده‌اند. بر این اساس، ما با این پرسش که «دلایل ناکامی نمایندگان ایرانی حاضر در پاریس از راهیابی به کنفرانس و پیگیری منافع کشور چه بوده است؟» این حضور را بررسی و تشریح خواهیم کرد.

بنابراین، پس از بررسی پیشینه و روش پژوهش، ابتدا شرح مختصری از

وضعیت کشور در برهه مورد نظر و دلایل اعزام هیئت دیپلماتیک ایران به پاریس را توضیح داده و سپس شرح و تحلیلی بر عملکرد این هیئت خواهیم داشت.

۱. پیشینه پژوهش

کنفرانس صلح ورسای به این سبب که دروازه ورود به روابط بین‌المللی جدید بوده و محل تولد ایده‌های بین‌المللی همچون جامعه ملل است، دارای اهمیت فراوانی است. تلاش ایران برای شرکت در این کنفرانس، نشانه‌ای از تحول فکر ایرانی برای حضور در روابط بین‌المللی و یافتن جایگاهی شایسته است. هرچند این تلاش در سال‌های پیش از آن با حضور در سازمان‌های تخصصی بین‌المللی شکل گرفته بود، اما اوج آن، به کنفرانس صلح و جامعه ملل بازمی‌گردد؛ بنابراین، تلاش نمایندگان ایرانی برای یافتن مجالی در راستای احقاق حقوق ملت خود، نشانگر اهمیت یافتن جهان و روابط بین‌الملل برای ایرانیان است. درباره این موضوع و حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس، دو نوع منبع وجود دارد؛ نخست منابعی که به بررسی تاریخ معاصر ایران و یا تاریخ یک برهه یا موضوع خاص پرداخته‌اند و گذری هم به کنفرانس صلح و حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس داشته‌اند و دوم، منابعی که به قلم خود نمایندگان حاضر در این کنفرانس و یا مقامات مربوطه در آن برهه به صورت خاطرات یا یادداشت و... نگاشته شده‌اند. در دسته نخست که بیشتر حالت پژوهش دارند، کتاب‌های فراوانی را می‌توان نام برد. *عبدالرضا هوشنگ مهدوی* در کتاب «تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم» (۱۳۷۵)، مروری بر حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح داشته است. همچنین، *سید جلال‌الدین مدنی* در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجاریه» (۱۳۸۶)، در قالب بررسی کلی تاریخ معاصر ایران، نگاهی نیز به این مقوله داشته است. در یکی از بخش‌های پایانی کتاب «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» (۱۳۹۰) به قلم *محمدقلی مجد* نیز در این باره بررسی‌هایی انجام شده است. *فریدون زند* در ابتدای کتاب «ایران و جامعه ملل» (۱۳۷۷) به عنوان مقدمه چگونگی ورود ایران به این سازمان، در مورد عملکرد و مشکلات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، بررسی ارزشمندی

انجام داده است، اما همان‌گونه که گفته شد، بحث اصلی کتاب، موضوع ایران در جامعه ملل است. نمونه‌های بسیار دیگری از این دست وجود دارد، اما بسیاری از این پژوهش‌ها، با وجود کامل و مفید بودن، به صورت تخصصی نگاه ویژه‌ای به موضوع مورد نظر این پژوهش نداشته‌اند.

کتاب «آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس»، به کوشش کاوه بیات و رضا آذرشهری (۱۳۹۲)، نگرش متفاوت‌تری دارد. این کتاب به گونه‌ای ویژه‌تر به حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس پرداخته و با بررسی اسناد موجود در این زمینه، پژوهش مناسبی در این مورد انجام داده است؛ با این حال، با وجود روش خاص استنادی کتاب که آن را ارزشمند کرده است، فضای تحلیلی آن بسیار اندک است. دسته دوم از کتاب‌ها، مربوط به خاطرات افراد حاضر در کنفرانس صلح است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، کتاب «یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس»، به کوشش محمدافشین وفایی و پژمان فیروزبخش (۱۳۹۴) است که خاطرات دوره حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح را به طور کامل، نگاشته است. همچنین در کتاب «سیاست‌نامه ذکاءالملک» که ایرج افشار و هرمز همایون‌پور (۱۳۹۰) گردآوری کرده‌اند، مجموعه نامه‌ها و سخنرانی‌هایی در مورد کنفرانس صلح وجود دارد. باقر کاظمی، یکی از سیاستمداران وقت، نیز در یادداشت‌های روزانه خود که در کتابی با عنوان «یادداشت‌هایی از زندگی باقر کاظمی» (۱۳۹۰) چاپ شده است، گذری به اخبار رسیده از عملکرد نمایندگان ایران در پاریس داشته و تحلیل‌هایی در این باره نوشته است. از این نوع نوشته‌ها، موارد فراوانی وجود دارد، اما واقعیت این است که در دسته نخست، بحث تخصصی درباره موضوع عملکرد نمایندگان ایران به صورت جزئی از یک کل که بررسی کل تاریخ معاصر و یا یک دوره آن بوده، انجام شده است و تقریباً دسته‌بندی خاصی مشاهده نمی‌شود. در دسته دوم نیز به دلیل خاطره‌نویسی و یادداشت‌نگاری، به نظر می‌رسد که جای تحلیل در نوشته‌ها خالی است؛ از این رو، این پژوهش سعی دارد با نگاهی تحلیلی و با بررسی اسناد موجود و منابع ذکرشده، این کاستی‌ها را تا حدودی برطرف کرده و با ارائه یک دسته‌بندی و تقسیم‌بندی مناسب، موضوع پژوهش را به صورت خاص و ویژه، بررسی کند.

۲. روش پژوهش

این پژوهش با بررسی اسناد موجود در زمینه موضوع، و با استناد به خاطرات و یادداشت‌های منتشرشده از سوی نمایندگان حاضر در کنفرانس صلح که خود، ارزش اسنادی دارد، سعی کرده است با نگاهی تحلیلی، عملکرد نمایندگان ایران را در ورسای واکاوی کند. با توجه به اینکه مجموعه اسناد و کتاب‌های یادشده، مبنای اصلی پژوهش بوده‌اند، بنابراین، این پژوهش با شیوه‌ای تحلیلی-توصیفی و با روش اسنادی-کتابخانه‌ای، درصدد بررسی موضوع خواهد بود.

۳. ایران و کنفرانس صلح: شرایط و چرایی اعزام هیئت دیپلماتیک به فرانسه

در طول جنگ جهانی اول، با وجود اینکه ایران، اعلام بی‌طرفی کرده بود، کشورهای درگیر به این بی‌طرفی احترام نگذاشتند و متفقین (روسیه و انگلیس) همه‌امور مملکتی را زیر کنترل خود درآوردند. همین امر، سیاست‌مداران ایران را در مورد استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور پس از جنگ اول جهانی، نگران کرد؛ از این رو، اولویت اساسی ایران پس از پایان جنگ، این بود که بتواند در نظام بین‌الملل به‌عنوان یک دولت مستقل شناخته شود و از اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ که ممکن بود به بهانه‌های مختلف (از جمله ضعف و ناتوانی ایران در اداره امور خود) ایران را زیر کنترل خود درآورند، مصون بماند (مدنی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۶۷). در واقع، نقض بی‌طرفی ایران از سوی متفقین، نشان داد که ممکن است آنان در مرحله تصمیم‌گیری در مورد آینده ایران نیز به خواسته‌های دولت ایران بی‌توجه باشند. واقعیت این بود که خسارت‌هایی که این نقض بی‌طرفی برای جامعه ایران در پی داشت، بیشتر از خسارت‌های واردآمده بر تعدادی از کشورهایی بود که به‌طور مستقیم در جنگ دخالت فعال داشتند (باست، ۱۳۷۸: ۵۰). دو نگرانی مهم دیگر دولتمردان ایرانی، یکی تغییر جغرافیای سیاسی جهان به‌ویژه در منطقه خاورمیانه در نتیجه تجزیه قلمرو امپراتوری عثمانی و دیگری فروپاشی امپراتوری تزاری و یکه‌تاز شدن انگلیسی‌ها در صحنه سیاسی خاورمیانه و ایران بود (ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). در چنین شرایطی بود که ایرانیان تحصیلکرده و دنیادیده بر آن شدند که دولت را به اعزام هیئتی به فرانسه و شرکت در کنفرانس صلح، ترغیب کنند، تا این

نخستین گام برای ورود به عرصه روابط بین‌الملل و درآمدن کشور از پوسته انفعالی خویش باشد. از جمله این افراد، صمدخان ممتازالسلطنه، سفیر ایران در فرانسه و علیقلی نبیل‌الدوله، کاردار ایران در آمریکا بودند که دولت را برای شرکت در کنفرانس و درخواست کمک از آمریکا تشویق می‌کردند (نصیری مقدم، ۱۳۷۴: ۵۶۷، ۵۶۸). جان کالدول، وزیرمختار آمریکا در تهران، تلاش و علاقه ایرانی‌ها به حضور در کنفرانس را در گزارشی این‌گونه بیان کرده است: «اینک که جنگ پایان گرفته است، ایرانی‌ها به حضور در کنفرانس صلح، علاقه زیادی نشان می‌دهند و تمام احزاب و گروه‌ها در این مورد، هم‌فکر هستند که ایران باید در کنفرانس شرکت کند و ادعای خود برای این مشارکت را چنین توجیه می‌کنند که ایران اگرچه در جنگ بی‌طرفی اختیار کرد، با این حال، در اثر جنگ، متحمل مصیبت‌های فراوانی شد؛ خاک آن از سوی نیروهای مسلح سه کشور متخاصم، مورد تجاوز قرار گرفت و در موارد مختلف، درگیری‌ها در عمل، در قلمرو آن رخ داد.... آن‌ها مایلند در کنفرانس صلح از پشتیبانی قدرت قوی و بی‌طرفی مانند آمریکا بهره‌مند شوند» (Paper Relating to..., 1919: 257). آن‌گونه که از این گزارش برمی‌آید و براساس اسناد تاریخی دیگر، مهم‌ترین استدلال ایرانیان برای محقق دانستن خود برای شرکت در کنفرانس صلح، نقض آشکار بی‌طرفی و خسارت‌ها و آسیب‌های فراوان ناشی از این امر بود که البته بیره هم نبود؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از دولت‌های خارجی و سفیران کشورها در ایران به این موضوع اذعان داشتند و حتی در پیشنهادهای مقدماتی هم که آمریکا برای کنفرانس صلح پاریس تنظیم کرده بود، دو کشور بی‌طرف ایران و لوکزامبورگ را که بی‌طرفی آن‌ها نقض شده بود، به‌عنوان دو شرکت‌کننده احتمالی، در نظر گرفته بودند (Paper Relating to..., 1919: 363). در چنین شرایطی، ایران بدون آنکه دعوت‌نامه رسمی از کنفرانس دریافت کند، به‌فکر شرکت در آن افتاد و دولت وثوق‌الدوله پس از تعیین نمایندگان برای اعزام به پاریس، کمیسیونی را به‌نام «کمیسیون تعیین مقاصد و آمال ایران» تشکیل داد که وظیفه‌اش، بررسی و تحلیل خواسته‌های ایران و تهیه اسناد موجه برای این خواسته‌ها بود (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: سند ۲۱۷). با پایان کار این کمیسیون، هیئت برگزیده در هفدهم دسامبر ۱۹۱۸، راهی پاریس شد. اعضای این هیئت عبارت بودند از: علی‌قلی‌خان

انصاری (مشاورالممالک-وزیر امور خارجه و رئیس هیئت اعزامی)، میرزا حسین خان علا (معین الوزرا)، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک- رئیس دیوان عالی کشور)، انتظام الملک (رئیس دفتر وزارت امور خارجه)، عبدالحسین خان (پسر مشاور و متصدی حفظ مدارک و اسناد هیئت اعزامی)، و آدولف پرنی (مستشار فرانسوی و مشاور حقوقی ایران).

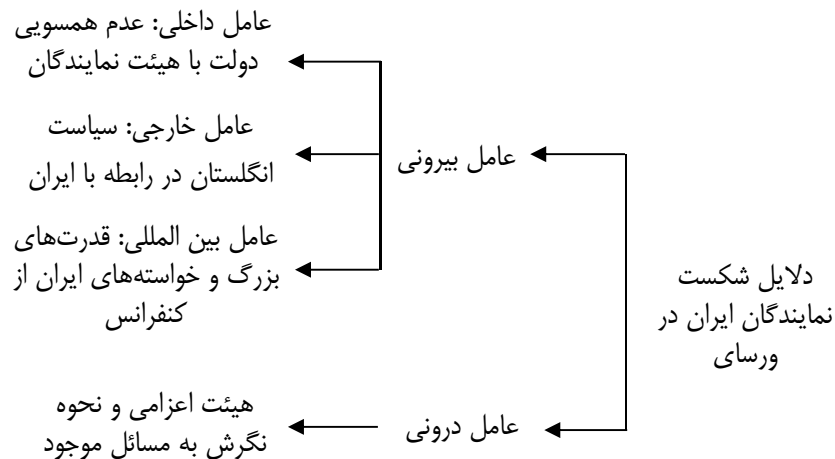
دستورکارهای این هیئت به شرح زیر بود: ۱) طرح مطالبات و دعاوی مالی ایران از کشورهای متخاصم به علت خسارت ناشی از اشغال نظامی کشور در طول جنگ؛ ۲) طرح دعاوی ارضی ایران؛ ۳) استخدام مستشاران خارجی برای اصلاح دوایر دولتی ایران از فرانسه و آمریکا (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۲: ۱۷۱). نمایندگان ایران در ژانویه ۱۹۱۹، پنج روز پس از شروع به کار کنفرانس، وارد پاریس شده و به محض ورود، تلاش خود را آغاز کردند، اما در تمام مدت نه چندان کوتاه حضورشان در پاریس، با وجود دیدارهای فراوان با مقامات خارجی و گرفتن قول همکاری برای شرکت در کنفرانس، نتوانستند موفقیتی به دست آورند. در واقع، نمایندگان ایران که به امید حضور در کنفرانس و بازپس گیری حق کشور به فرانسه رفتند، نه تنها به کنفرانس دعوت نشدند، بلکه حتی اجازه صحبت کردن درباره مسائل مربوط به ایران نیز به آن‌ها داده نشد و در نهایت، با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، در عمل، مأموریت آن‌ها با شکست روبه رو شد. دلایل ناموفق بودن این هیئت در پاریس، نیاز به بررسی بیشتری دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. دلایل ناموفق بودن هیئت ایرانی در راهیابی به کنفرانس صلح ورسای

نمایندگان ایران تقریباً در تمام مدت برگزاری کنفرانس صلح، در پاریس ماندند و حتی در برهه‌ای از زمان، در شرایط سخت مالی به فعالیت خود ادامه دادند تا شاید امیدی برای راهیابی به کنفرانس و گرفتن حق کشور پیدا شود، اما در نهایت، تلاش آن‌ها راه به جایی نبرد. در این میان، هر یک از تحلیل‌گران مختلف، یک عامل مشخص را در شکست هیئت ایرانی، مؤثر دانسته و آن را برجسته کرده‌اند. در اینجا سعی شده است مجموع عوامل مؤثر بر عملکرد هیئت دیپلماتیک کشور در پاریس، شناسایی و تحلیل شود. در همین راستا، ۴ عامل، بررسی شده‌اند که عبارتند از:

عامل داخلی، عامل خارجی، عامل بین‌المللی و نحوه نگرش تیم دیپلماسی کشور به مسائل جهانی موجود. در این میان، سه عامل نخست، به‌عنوان عوامل شرایطساز و تحمیل‌شده به هیئت دیپلماتیک و عامل چهارم، کاستی‌های خود هیئت نمایندگی را بازگو خواهد کرد؛ بنابراین، سه عامل نخست را می‌توان به‌عنوان دلایل بیرونی و عامل چهارم را به‌عنوان دلیل درونی شکست هیئت در قالب نمودار زیر به‌تصویر کشید.

نمودار شماره (۱). عوامل شکست هیئت دیپلماتیک ایران در کنفرانس صلح ورسای



۴-۱. عامل داخلی: ناهم‌سویی دولت با هیئت نمایندگان

ایران پس از پایان جنگ، سیاست‌های متفاوتی را در پیش گرفت. وجود رجال سیاسی با انگیزه‌ها و گرایش‌های سیاسی متفاوت تا حدودی زمینه سردرگمی را در سیاست خارجی ایجاد کرده بود. در مراحل اولیه، این نظر نزد دولتمردان ایرانی غالب بود که از طریق مراوده با آمریکا و فرانسه، زمینه حضور هیئت ایرانی در کنفرانس فراهم شود و با توجه به اینکه به‌رغم اعلام بی‌طرفی، مرزهای شمالی، غربی، و جنوبی ایران بارها مورد تجاوز دولت‌های محور و متفق قرار گرفت، نماینده رسمی در کنفرانس داشته باشد و از منافع خود دفاع کند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۴). هیئت اعزامی به پاریس با این دیدگاه، فعالیت خود را آغاز کردند و به‌دنبال این بودند که با وارد کردن قدرت‌های دیگر به صحنه سیاسی و اقتصادی

کشور، جلوی یکه‌تازی انگلستان را در غیاب روسیه بگیرند. کالدول این دیدگاه را در گزارشی به دولت متبوعش چنین شرح می‌دهد: «بسیاری از ایرانی‌ها احساس می‌کنند، اکنون که دست‌کم فعلاً روسیه ابهت گذشته را ندارد، اگر انگلیس یکه‌تاز میدان شود، وضعیت آن‌ها بدتر خواهد شد... و هراس دارند که انگلیس، کشور را ببلعد و کشور مستقلی به نام ایران باقی نگذارد» (کالدول، ۱۹۱۸: ش ۴۶۴). بدون شک این دیدگاه، مورد قبول مقامات بریتانیایی نبود و درعین حال مخالفانی در داخل کشور داشت که معتقد بودند، تنها راه نجات ایران از مسیر انگلستان می‌گذرد. بزرگ‌ترین معتقد به این نظر، وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای وقت بود که البته با وجود اعتقاد به همکاری کامل با انگلستان، هرگز به وضوح نظر خود را بیان نکرد و مقصود خود را از طریق دیگری دنبال کرد که در نهایت به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان و شکست مأموریت هیئت دیپلماتیک انجامید. براساس همین اختلاف نظر است که برخی مورخان بر این نظرند که وثوق، مشاورالممالک را به سمت نماینده به کنفرانس صلح فرستاد تا از شر او ایمن باشد (اسکندری، ۱۳۶۱: ۱۱۸) درحقیقت وی با این کار دو حرکت مهم انجام داد؛ نخست، وانمود کرد که با اعزام نماینده‌ای به کنفرانس صلح، موافق است و دوم اینکه خود را از شر مشاورالممالک به‌عنوان تنها مخالف مهم خود در هیئت دولت راحت کرد (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۷). این اتفاق هنگامی که متوجه شویم که مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ پیش از اعزام هیئت به پاریس و آن‌هم به صورت محرمانه آغاز شده بود، قابل فهم‌تر می‌شود. در بیانیه قرارداد، این عبارت آمده بود که: «به‌دنبال ۹ ماه مذاکراتی که بین دولتین جریان داشت...» (parliamentary paper, 1919) و این جمله نشان می‌دهد که تاریخ مذاکرات، حدود دو ماه پیش از اعزام هیئت نمایندگی به پاریس بوده است. در زمان حضور هیئت در پاریس نیز این اختلاف نظر به دو شکل قابل مشاهده است؛ نخست، اختلاف مواضع و سیاست‌های دولت با گروه نمایندگان اعزامی که در تلگراف‌های فرستاده شده از سوی دو طرف، مشهود است و دوم، بی‌توجهی به احوال هیئت و معلق و بی‌خبر گذاشتن آنان که به تعبیر برخی، وقت‌کشی به نفع قرارداد ۱۹۱۹ بوده است. در مورد اختلاف مواضع، نمونه‌های بسیاری را می‌توان مطرح کرد. حتی مشاور در یادداشت‌های روزانه‌اش، ریشه این اختلاف را به پیش از سفر هیئت

مربوط دانسته و چنین می نویسد: «همین که مأموریت من قطعی شد، اطلاع حاصل کردم که مجمعی در تهران که معلوم است هم‌داستان‌های کی‌ها هستند، تشکیل یافته و مخصوصاً در جلسه‌ای که به ریاست (س.م) و منشی‌گری (ن) انعقاد یافته، در دو مسئله تصمیم قطعی نمودند؛ اولاً ایران در تحت حمایت انگلیس واقع شود و ثانیاً از مسافرت من ولو به اعدام، ممانعت نمایند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۲۶۹) آنچه واضح است، وی دست‌ان و ثوق را پشت پرده این ماجرا ندانسته و با اتکا به حمایت دولت، مأموریت خود را آغاز می‌کند. فروغی نیز در یکی از نامه‌های خود به حکیم‌الملک چنین می‌نویسد: «در طهران در جلسه هیئت وزرا، مخصوصاً گفت‌وگو و مباحثه از استخدام مستخدمین خارجی و استعانت از دول خارجی کرده بودیم و هیئت دولت و شخص رئیس‌الوزرا (وثوق‌الدوله)، صریحاً به ما امر دادند که در پاریس درصدد حصول این مقصود برآییم و مخصوصاً گفت‌وگو شد از اینکه مستخدمین را باید از فرانسه و آمریکا استخدام کنیم... وقتی به پاریس رسیدیم، دیدیم قبلاً تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسیده که تحقیق کنید ببینید آمریکا چه اندازه حاضر است به ما مساعدت کند. این تلگراف هم مؤید افکاری بود که از طهران همراه خود آورده بودیم» (افشار، ۱۳۹۰: ۶۷). اما گذر زمان نشان می‌دهد که این اتکا، قابل‌اطمینان نبوده و اختلاف‌نظرها در تمام مدت مأموریت، وجود داشته است؛ به‌عنوان مثال، مشاورالممالک در یکی از تلگراف‌هایش به وثوق‌الدوله در مورد دادن امتیاز به دیگر کشورها چنین می‌نویسد: «فعالاً دادن هیچ امتیازی یا دادن حق ترجیح، صلاح نیست... اعطای هر امتیازی هرچه باشد، برخلاف مصالح مملکت و اسباب عدم پیشرفت مقاصد است... تصور می‌کنم هر امتیازی به هر دولتی داده شود، خاتمه دادن به مأموریت این مسیون خواهد بود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۹۹). بدون‌شک، منظور اصلی وی از «هر دولتی»، انگلستان بوده است، چون در این زمان هیئت، متوجه مذاکرات دولت با این کشور شده بود. در این شرایط، پاسخ وثوق‌الدوله به وی، میزان اختلاف نگرش‌ها را به‌وضوح نشان می‌دهد: «عقیده خودم را صریحاً عرض می‌کنم؛ به‌عقیده من باید سعی کرد مساعدت حقیقی و معنوی انگلیس‌ها را بدون اینکه قیومیت و احتمالاتی که به آن اشاره فرمودید، پیش بیاید تحصیل کرد، زیرا بدون آن، موفقیت در اداره مملکت... فوق‌العاده مشکل است»

(اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۲۵). عبدالحسین مسعود انصاری، منشی هیئت و پسر مشاورالممالک نیز با ذکر دیدگاه وثوق در این تلگراف، اختلاف نظر هیئت با آن را چنین بازگو می‌کند: «پدرم و همکاران او با این برخورد، زیاد موافق نبودند. آن‌ها می‌گفتند که برای تضمین استقلال و تمامیت ایران، یعنی استقلال واقعی نه استقلالی که تنها روی کاغذ نوشته شده باشد، باید تهور و شهادت به خرج داد و از قدرتی مثل آمریکا به نفع ایران استفاده نمود» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۵). این اختلاف مواضع در عملکرد نیز مشخص بود؛ برای مثال، در مذاکرات و مکاتبات با فرانسه، وثوق‌الدوله تنها به تبریک در پیروزی اکتفا می‌کرد، ولی مشاورالممالک به‌طور علنی، درخواست حمایت فرانسه برای حضور هیئت ایرانی در کنفرانس را مطرح می‌ساخت (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۶). با وجود این، مشاورالممالک حتی در یکی از تلگراف‌هایش به وثوق، ضمن اشاره به اهمیت بهره‌برداری ایران از فرصت پیش‌آمده چنین تقاضایی دارد: «خیلی لازم است در این موقع که تجدید آن گویا قرن‌ها وقت بخواهد، ما وزرا، پلیتیک خصوصی را موقتاً ترک کرده، با حضرت اشرف در نجات این کشتی شکسته متفقاً کار کنیم (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۰۳)، اما وثوق در پاسخ، وی را به غفلت از اوضاع داخلی و عمومی اطراف مملکت متهم کرده و چنین می‌گوید: «متأسفانه ما نمی‌توانیم از مساعدت آن‌ها (انگلستان) مستغنی باشیم... از اول به جنابعالی و بعضی از اعضای هیئت، سوءظن داشتند و به‌همین جهت، من نیز از موفقیت مأموریت جنابعالی نگران بودم... صریح عرض کنم از هر نوع بی‌احتیاطی، اجتناب بفرمایید...» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۴). پاسخ مشاور به این تلگراف، حاوی استعفای وی و نشانگر اختلاف‌های عمیق دولت و هیئت است: «اگر گفته‌ام در این موقع نباید به هیچ دولتی امتیازی داده شود، نمی‌خواستم دولتی که می‌خواهد قیومیت ایران را تحصیل کند، دلایل تازه برای حصول به مقصود به‌دست بیاورد... در موقع حرکت از طهران، تمام مشکلات را در پیش چشم داشته، یکی از امیدواری‌های بزرگ بنده تقویت معظم‌له (وثوق‌الدوله) بود. حالا متأسفانه می‌بینم ایشان به معاندین و مغرضین بیش از بنده اعتماد می‌فرمایند... بنده هم خودخواه نیستم که به‌واسطه این پیشامد ناگوار، لطمه به مملکت وارد آورم، از حضورشان استدعا دارم، تعقیب

اقدامات میسیون را به هرکس مایل هستند، محول فرمایند» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۱). هرچند این استعفا پذیرفته نشد، اما در ادامه، این اختلاف نظرها با بی‌توجهی و کمک نکردن دولت به هیئت و معلق نگهداشتن آن همراه شد. فروغی این وضعیت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «از آقای رئیس‌الوزرا تلگرافی رسید که بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی نکنید و مملکت را به مخاطره نیندازید... دست و دل ما سرد شد. سر جای خود نشستیم، منتظر دستورالعمل شدیم... و پی‌درپی تقاضا و التماس کردیم که ما را هم از اوضاع طهران و ایران مسبوق کنید و پلتیک دولت را برای ما روشن سازید و تکلیف ما را معین کنید که چه باید بکنیم... و حاصل کلام اینکه امروز که شش‌ماه می‌گذرد که ما از طهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم، بکلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند، بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل به ما نرسیده... استعفا می‌کنیم، قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطلیم و نسیه می‌خوریم» (افشار، ۱۳۹۰: ۶۸).

این نوشته‌ها به‌خوبی ناهمسویی دولت را با هیئت دیپلماتیک نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاور در تلگراف‌هایی اشاره می‌کند، این روال از چشم دولت‌های خارجی دور نمانده بود؛ برای مثال، در یکی از تلگراف‌ها چنین آمده است: «در صورتی که در لندن و پاریس می‌گویند، بین دولت و هیئت، موافقت نیست و مضمون تلگرافات حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا را دیگران زودتر از من اینجا می‌دانند، نباید منتظر بود از هیئت کاری پیشرفت کند». (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۱۷). وی در جای دیگری ضمن گلایه دوباره از بی‌تکلیفی هیئت می‌گوید: «تصدیق می‌فرمایید که این بی‌تکلیفی چقدر مضر مصالح مملکت و مانع پیشرفت مقاصد هیئت است» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۰۹). شرایط هیئت حتی از این هم بدتر شد؛ به‌گونه‌ای که مشاور بر این نظر بود که: «یکی از نقشه‌های بعضی‌ها این است که از راه گرسنگی، اسباب افتضاح هیئت را فراهم کنند. از قراین هم گویا صحت داشته باشد، زیرا دلیل ندارد، پولی که یک ماه قبل تلگراف می‌فرمایید به بانک پرداخت شده، تا حال نرسد» (اسناد وزارت امور

خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۰).

هرچند اسناد دیگری نیز در این مورد وجود دارد، اما همین چند مورد نیز به خوبی گویای عدم همکاری و کمک دولت به اهداف هیئت اعزامی بود. دولت قصد داشت قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان امضا کند و قرار بود هنگامی که قرارداد امضا شد، به مشاور الممالک انصاری، رئیس هیئت اعزامی به کنفرانس صلح، اطلاع داده شود که مأموریت او پایان یافته و به این ترتیب او را در برابر عمل انجام شده قرار دهند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۶۹). رونالدشی این وضعیت را این گونه شرح می‌دهد: «هیئت ایرانی به پاریس آمد، شجاعانه ولی بی حاصل بر در کنفرانس کوفت؛ ناامید از هرگونه موفقیتی که ممکن بود در این جهت نصیبشان شود... در تهران، حکومت انگلوفیل تحت ریاست وثوق الدوله، سیاست‌مداری برجسته، با نظریه‌هایی محافظه‌کارانه قدرت را در دست داشت... مذاکرات با موفقیت دلگرم‌کننده‌ای ادامه داشت تا آن حد که در اوایل اوت، لرد کرزن به کابینه گزارش کرد که در مورد قرارداد، توافق حاصل شده است. مفاد قرارداد چند روز بعد منتشر شد» (Ronaldshay, 1927: 217).

وثوق پیش از انتشار قرارداد و برای امضای آن، مشاور را از کار برکنار کرده و پست وزارت امور خارجه را به نصرت‌الدوله فیروز سپرد. به اعتقاد فرخ، نصرت‌الدوله را از این جهت وزیر امور خارجه کردند تا بدون کوچک‌ترین دردسر، دستورات ارباب در مورد قرارداد ۱۹۱۹ اجرا شود (فرخ، ۱۳۴۷: ۵۲). به هر حال، پس از روشن شدن موضوع قرارداد بود که اعضای هیئت متوجه شدند که به چه دلیل ماه‌ها در پاریس، بدون تعیین تکلیف، معطل شدند. فروغی در این زمینه بیان می‌کند: «امروز تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسید، مبنی بر اینکه قرارداد با انگلیسی‌ها تمام و امضا شد... چشم حضرات روشن. آخر، کار خودشان را کردند و این اندازه وقاحت و بی‌پروایی هم تصور نمی‌رفت در انسان موجود شود... با بی‌حسی ملت و بی‌حیایی رجال مملکت، افتادن ایران در چنگ انگلیس، حتمی بود. ما هم البته کاری نمی‌توانستیم بکنیم، چون نماینده واقعی ایران نبودیم» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۹۲).

با علنی شدن قرارداد اگر شبهه‌ای هم در مورد کمک نکردن دولت به هیئت اعزامی وجود داشت، تبدیل به یقین شد. باقر کاظمی در یادداشت‌های خود از

وضعیت آن دوره چنین می‌نویسد: «از انتشار این قرارداد، تمام نکات سری عدم مساعدت دولت به مسیون ایران در پاریس واضح و معلوم شد اشتهاراتی که از چندی قبل بین مردم بود، صحت داشته است» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۹۱) و این به آن معنا است که عدم حمایت هیئت از سوی دولت برای همگان به روشنی اثبات شده بود.

۲-۴. عامل خارجی: سیاست انگلستان در مورد ایران

در واپسین ماه‌های سال ۱۹۱۸، نگرانی عمده انگلستان در ایران این بود که چگونه دستاوردهای دوران جنگ را حفظ کند. این مسئله در این دو پرسش مربوط به هم خلاصه می‌شد که «برای حفظ نفوذ انگلستان در ایران چه باید کرد؟» و «چگونه می‌توان ممتاز و منحصر بودن موقعیت انگلستان را در ایران تضمین کرد؟» برای پرسش نخست، پاسخ‌های روشنی وجود نداشت، اما پاسخ پرسش دوم به‌طور فزاینده‌ای در این خلاصه می‌شد که باید ایران را از نظر سیاسی به‌انزوا کشانید. منظور از به‌انزوا کشاندن، جلوگیری از مسائلی مانند استخدام اتباع خارجی در ایران و دستیابی به اطمینان از این امر بود که در کنفرانس صلح، تصمیم‌هایی گرفته نشود که به زیان انگلستان باشد (اولسون، ۱۳۸۰: ۳۷۷). اهمیت ایران برای انگلستان دو جنبه اساسی داشت؛ یکی نفت و دیگری، مراقبت از منافع این کشور در هندوستان. به همین دلیل، هرچند شرایط زمان پس از جنگ به‌سبب وحشت ناشی از شروع یک فاجعه دیگر و نیز تحت تأثیر اندیشه‌های آمریکا و شخص ویلسون، به‌سوی آرمان‌گرایی گرایش یافته بود، اما ساده‌انگارانه است که بپذیریم انگلستان، منافع گسترده خود را در دو حوزه یادشده، رها کند و همسو با جریان آرمان‌گرایی حاکم گام بردارد. ساده‌ترین راه این بود که ظاهر امر را حفظ کرده و در باطن، با استفاده از رهیافت‌های رئالیستی، همچنان منافع خویش را حفظ کند. بر این اساس، دو نوع طرز تفکر در سیستم سیاست خارجی انگلستان وجود داشت؛ نخست، گروه لرد کرزن، سرچارلز مارلینگ و سرپرسی کاکس بودند که نماینده سیاست رسمی دولت بریتانیا به‌شمار می‌آمدند و دیگری، حکومت هند انگلیس، شامل ادوین مونتگ، وزیر امور هندوستان، ویسکونت چلمسفورد، نایب‌السلطنه هندوستان و نیز سروینستون چرچیل، وزیر خزانه‌داری

بریتانیا که عمدتاً تیم صاحبان سرمایه و یهودیان بودند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۹). گروه اخیر، سیاستی دلجویانه داشت؛ به عبارتی اهداف امپریالیستی خود را در لفافه‌ای از عوام‌فریبی پنهان می‌کرد. اعضای این گروه بر این باور بودند که کرزن حق ندارد از جیب حکومت هند و مالیات‌دهندگان انگلیس برای ایران خرج کند. آنان به دنبال استقرار دولتی در ایران بودند که ظاهری ملی داشته باشد و با دعوای خاص خود با پول مردم ایران، امنیت هند را تضمین کند و راه سرمایه‌گذاری امن شرکت‌های بزرگ را در ایران هموار سازد. از نظر آن‌ها در فضای فعلی که ایرانیان به شدت ضدانگلیسی شده‌اند، صرف قول و قرار برای حفظ تمامیت ارضی ایران نمی‌تواند مفید باشد و باید به هر نحو ممکن، افکار عمومی ایران را به نفع بریتانیا جهت داد؛ از این رو این گروه با هیئت اعزامی ایران به کنفرانس که همگی افرادی ملی‌گرا بودند، همسوتر بود (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۶۱-۴۵۶)، اما روش کرزن و کاکس، روش خشک و خشنی بود. آن‌ها با رشوه، رجال سیاسی ایران را می‌خریدند و اهداف سیاسی و اقتصادی دولت متبوع خود را پیش می‌بردند. در واقع، برخلاف گروه پیشین که طرفدار عوام‌فریبی و تحریک احساسات ملی ایرانیان بودند، این گروه سیاست خود را در مورد خواص و افراد رده‌بالای حکومتی اجرا می‌کردند و توجهی به احساسات مردمی نداشتند. کرزن برای تسلط کشورش بر ایران، سیاست منزوی کردن ایران را در کنفرانس صلح طراحی کرد و بر این نظر بود که باید رجال ایرانی را متقاعد کرد که دولت انگلستان می‌تواند مشکلات ایران را حل و فصل کند و نیازی به مراجعه به کنفرانس صلح نیست (Minutes of Foreign office Meeting, 1919). در همین راستا حتی یکی از اعضای وزارت امور خارجه انگلستان به مشاور الممالک گفته بود که ایران باید راه نجات خود را در انگلستان بجوید، نه ورسای که محل کنفرانس است (Fatemi, 1952: 16).

با تشکیل کمیته شرق به دستور لویید جرج، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، و برگزیدن کرزن به ریاست این کمیته، طرح احیای ایران، جزء مهمی از برنامه کمیته شد که موجب شد، نظریه‌های کرزن در مورد ایران، بر نظر گروه مقابل، برتری یابد (زندفرد، ۱۳۷۷: ۵۲). به این ترتیب، سیاست انگلستان در ایران، در عمل، به دست کسی افتاد که ایران برایش به خودی‌خود، رسمیتی نداشت، بلکه مهره‌ای بود که باید با آن سروکار داشت و باید با آن بازی کرد (Thornton, 1959: 178). در مقدمه

دستورالعمل محرمانه کمیته شرق در مورد ایران چنین آمده است: «سیاست دولت پادشاهی بریتانیا در کنفرانس صلح، مبتنی بر این اصل است که تا آنجاکه ممکن باشد، ایران را به عنوان یک کشور غیرمتحارب از همه گفت‌وگوهای کنفرانس، دور و جدا نگه داریم. هدف ما این است که دست‌های خود را برای سیاستی که پس از جنگ باید به طور مستقیم در ایران اعمال کنیم، باز نگه داریم؛ بدون آنکه قیومیت کشورهای دیگر شرکت‌کننده در کنفرانس را بر ایران بپذیریم» (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۶۲). در ادامه این سند، نوع برخورد انگلستان با ایرانیان نیز تشریح شده است: «به سرپرسی کاکس دستور داده شده است که از انجام هرگونه مذاکرات بیشتر درباره درخواست‌های ایران خودداری کند، ولی درعین حال ظاهراً به دولت ایران اطلاع دهد که دولت انگلستان از پیشنهادها و درخواست‌های دولت ایران که به کنفرانس صلح ارائه می‌کند، حمایت و پشتیبانی صمیمانه و جدی خواهد کرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۶۳). این مطالب، خط‌مشی اصلی انگلستان را در برابر حضور ایران در کنفرانس نشان می‌دهد. این بازی توسط انگلستان، به‌حدی خوب اجرا شد که سفیران کشورهای دیگر در ایران نیز آن را باور کردند؛ برای مثال، کالدول به کشور متبوعش، آمریکا چنین نوشت: «سیاست انگلیس در قبال ایران هم‌اینک مسلماً بسیار دوستانه است و به‌نظر می‌رسد که این کشور، بسیار مشتاق باشد که به‌هرنحو ممکن به ایران کمک کند و مطمئن هستم که در حال حاضر، ایران نباید هیچ ترسی از انگلیس داشته باشد»، اما وی در ادامه به نامعلوم بودن فرجام سیاست انگلیس در ایران نیز اشاره کرده است: «البته بعید نیست که در آینده، شرایطی پیش بیاید که انگلیس، خواسته یا ناخواسته، سیاست خود را در قبال ایران تغییر دهد و بخشی از سرزمین یا حتی درواقع، کل خاک این کشور را تحت حکومت خود درآورد» (کالدول به نقل از مجد، ۱۳۹۰: ۵۱۲، ۵۱۱).

براساس این سیاست، انگلستان ابتدا با پیشنهاد حضور ایران در کنفرانس صلح، موافقت کرده و حتی از این ایده، اعلام حمایت کرد. عبدالحسین انصاری، منشی هیئت اعزامی به کنفرانس، این حمایت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «وزیرمختار انگلیس در تهران به پدرم گفته بود، حفظ منافع ایران برای ما آسان است، ولی چون نمی‌خواهیم این‌طور جلوه کند که ایران در تحت حمایت انگلیس است، خوب

است که ایران در کنفرانس، نماینده داشته باشد». وی در ادامه بیان می‌کند: «این گفته‌ها با رفتارهای بعدی انگلستان نسبت به هیئت اعزامی، کاملاً مغایرت داشت و انگلیسی‌ها در اساس، با شرکت ما در کنفرانس مخالف بودند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۰). در تلگراف‌های رسیده از مشاورالممالک نیز این تناقض رفتاری انگلستان به روشنی به چشم می‌خورد. در یکی از تلگراف‌ها که اندکی پس از حضور هیئت در پاریس نگاشته شد، ابراز حمایت از سوی انگلیسی‌ها اعلام شده است: «دیروز، جمعه، وزیر خارجه انگلیس، بالفور، را ملاقات کردم، با ایران خیلی اظهار مساعدت می‌کند. گفتند مقصود ما این است که ایران، آزاد و قوی باشد و مذاکراتی که فیما بین وزیرمختار انگلیس و دولت ایران برای این مقصود جریان دارد، برطبق اطلاعاتی که اخیراً به من رسیده، خیلی امیدبخش است» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۰۹). اما پس از گذشت مدتی، اعلام نارضایتی از انگلستان در این تلگراف‌ها و گزارش‌ها به فراوانی به چشم می‌خورد؛ برای مثال، مشاورالممالک در تلگرافی دربارهٔ عدم پذیرش نماینده ایران در کنفرانس چنین می‌نویسد: «وزیر خارجه انگلیس جواب داده، درخصوص دولی که قطعاً باید شراکت داشته باشند، قبلاً تصمیم شده... ملاحظه می‌فرمایید این جواب با مراسله که نوشته شده و وعده مساعدت که داده‌اند، منافات دارد» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۳۷) و در جای دیگر چنین گزارش می‌دهد: «انگلیس‌ها از کارهای ایران، مسامحه را رویهٔ خود قرار داده‌اند. بعد از فرستادن لایحه اولی، دایر بر عضویت ایران در کنفرانس، وزیرخارجه فرانسه دو مرتبه مطلب را در مجلس طرح کرده و وزیر خارجه انگلیس، مذاکره را تعطیل و موکول به وقت دیگر نمود... ممکن است انگلیس‌ها در این خیال باشند که برطبق اصولی که برای مجمع ملل می‌خواهند اتخاذ نمایند، قیم ایران بشوند و ایران، مصر سی سال قبل شود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷ق: ش ۱۳۴). این گونه مثال‌ها در اسناد و مکاتبات یادشده، بسیار است. فروغی نیز در یادداشت‌های خود از سفر پاریس، برداشت خود را از رفتار انگلیس چنین شرح داده است: «استنباط می‌شود، در طهران انگلیس‌ها می‌خواهند با دولت، کارها را تمام کنند و حتی الامکان، نگذارند مطلب ایران در کنفرانس بیاید» (فروغی، ۱۳۹۴: ۶۰). همچنین، وی در نامه‌ای که از پاریس به ابراهیم حکیم‌الملک نوشته، چنین آورده

است: «هرچه سعی کردیم به انگلیس‌ها نزدیک شویم و آن‌ها را رام کنیم، گفتند ما در طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عن‌قربیب نتیجه، حاصل می‌شود... استنباط، این است که انگلیسی‌ها، اوضاع طهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی، زیردست خودشان باشد، چون اوضاع دنیا و هیاهوهای ما در پاریس، طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید. می‌خواهند ایرانی‌ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به آن‌ها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در تهران انجام بگیرد و وجود ما مخل این مقصود است» (افشار و همایون‌پور، ۱۳۹۰: ۶۸). درحقیقت، این برداشت که به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره می‌کند، برداشت درستی از سیاست انگلستان در ایران است.

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، انگلستان در مورد ایران درصدد بود که مانع بین‌المللی شدن مسئله این کشور شود، از دخالت قدرت‌های دیگر، مانند فرانسه و آمریکا در مسائل ایران جلوگیری کند، در این کشور دولتی را سرپا ننگه دارد که حافظ منافع انگلیس باشد و خلاصه اینکه دست قدرت‌های دیگر را از رسیدن به هند و منابع نفتی ایران کوتاه کند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۶). بر این اساس و طبق گفته فروغی، در شرایط آن زمان، درخواست مستقیم چنین مواردی نمی‌توانست برای انگلستان موفقیتی در پی داشته باشد؛ بنابراین، بهترین راه، همان سیاستی بود که در ظاهر از حضور ایران در کنفرانس، حمایت کرده و در نهان با حکومت انگلوفیل تهران، بنای یک قرارداد را بنهند که تمام مقاصد این کشور را به بهترین شکل ممکن دربر داشته باشد و پس از پایان کار، افکار عمومی ایران و جهان و نیز دولت‌های دیگر، در برابر عمل انجام‌شده قرار گیرند. این درحالی بود که هیئت اعزامی، هدفی غیر از این داشت. به نوشته انصاری: «ما نه تنها پای آمریکا، بلکه پای فرانسه و هر دولتی که حاضر بود به ما کمک فنی و مالی بنماید را می‌خواستیم به میان بکشیم تا زمینه‌های محکم‌تری برای حفظ استقلال ایران فراهم گردد. انگلیس‌ها متوجه این مسئله بودند و سعی و کوشش می‌کردند که اقدامات ما را در این زمینه خنثی و بلااثر بنمایند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۶)؛ بنابراین، واضح بود که انگلستان با این هیئت، همراهی نداشته و آن را بهانه‌ای برای تهدید ایران به قطع

هرگونه کمک، قرار دهد. این کشور حتی در این زمینه با کشورهای دیگر مذاکره کرده و آن‌ها را از کمک به ایران برحذر می‌داشت؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که وزیر امور خارجه آمریکا، رابرت لانسینگ در پی درخواست‌های مکرر نمایندگان ایران مبنی بر حمایت آمریکا، به بالفور، وزیر امور خارجه انگلستان گفت که اگر انگلستان موضوع ایران را در کنفرانس صلح مطرح نکند، ممکن است آمریکا در این کار پیش قدم شود، پاسخ شنید که آمریکایی‌ها باید بدانند که ایران، شکارگاه اختصاصی انگلستان است (Busch, 1976: 138). زیرا در این زمان، در نبود رقیبی مثل روسیه، جان‌مایه سیاست انگلستان این بود که کشور دیگری را به حیاط‌خلوت خود، راه ندهد و از دستیابی قدرت‌های دیگر به موقعیت ویژه در ایران، پیشگیری کند (Smith, 1973: 265, 266).

به‌طور کلی، خطوط سیاست خارجی انگلستان در مورد ایران، دور نگهداشتن قدرت‌های دیگر از این کشور بود تا خواسته‌های انگلیس به‌آسانی در رابطه با ایران تحقق یابد. کرزن و کاکس به‌خوبی این سیاست را اجرا کردند. ظاهر سیاست انگلستان در مورد ایران، ظاهری پرعطوفت و خواستار حضور ایران در کنفرانس صلح بود، اما باطن آن، یک سیاست رئالیستی بود که با انگاره‌های ماکیاولیستی، یعنی مجاز دانستن استفاده از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، ادغام شده بود. بر این اساس، ایران و ایرانی اهمیتی نداشت، بلکه وسیله‌ای بود برای اهداف بریتانیا در منطقه مورد نظر که این هدف به‌طور کامل با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، محقق می‌شد. در ادامه، انگلستان موفق شد با هدر دادن زمان و معطل و بی‌تکلیف گذاشتن هیئت ایرانی در پاریس و با همکاری دولت و ثوق‌الدوله، این قرارداد را منعقد کرده و در نهایت، مأموریت مشاور الممالک را بی‌نتیجه بگذارد. نصرت‌الدوله که به‌جای مشاور الممالک به پاریس رهسپار شد نیز نتوانست نتیجه‌ای بهتر از وی بگیرد. سفر نصرت‌الدوله بر مبنای قولی بود که انگلیسی‌ها در فرایند انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به ایران داده بودند که برای بازگشت قسمتی از بین‌النهرین، قسمتی از شمال خراسان و قسمتی از شمال آذربایجان (قفقاز) به ایران تلاش خواهند کرد، ولی هیچ تلاشی نکردند (عاقلی، ۱۳۷۳: ۹۳)، و از آن پس، به هیچ‌یک از درخواست‌های و ثوق‌الدوله در این زمینه نیز اعتنایی نشد. حتی درخواست‌های کسانی که به کمک‌های انگلستان

دل بسته بودند، به اندازه‌ای فروکاسته شد که در کنفرانس، تنها قطعنامه‌ای با این مضمون صادر شود که: «دعای ارضی ایران در ترکستان و ماوراءالنهر بر دلایلی محکم استوار است، ولی ترتیب اثر دادن به این دعای در حال حاضر مقدور نیست و باید به آینده موکول شود» (عاقلی، ۱۳۷۳: ۱۰۴) که این درخواست نیز از سوی نصرت‌الدوله تنها برای نجات قرارداد و دولت وثوق‌الدوله مطرح شد که با مخالفت فراوانی روبه‌رو شده بودند، اما در عمل، انگلستان هیچ توجهی به خواسته‌های آنان نکرد و به این ترتیب، این کشور در ناموفق بودن هیئت اعزامی به پاریس، نقش زیادی داشت.

۳-۴. عامل بین‌المللی: قدرت‌های بزرگ و خواسته‌های ایران از کنفرانس

پایان جنگ برای کشورهای پیروز، موقعیتی بود تا نظم نوین را براساس معیارهای خویش بنا نهند؛ این اتفاق قرار بود در کنفرانس صلح ورسای رخ دهد و جهان به سمت وسوی جدیدی پیش برود. از همان آغاز مذاکرات، دو جریان اساسی در ابراز نظریه‌ها آشکار شد؛ دیدگاه نخست، مربوط به ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا بود که در واقع در این دوره، سردمدار ایده آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل بود. از نظر او وقوع جنگ جهانی اول، خود دلیلی بر بطلان نظریه‌های واقع‌گرایان سیاسی بود، زیرا فرایند موازنه قوا، در نهایت، نتوانست صلح و ثبات را در جهان تداوم بخشد. از دیدگاه این آرمان‌گرایان، چاره‌پرهیز از جنگ، تقویت احساسات خوب و اخلاقیات و استفاده از ابزارهای حقوقی است. در مقابل دیدگاه‌های وی که صلح مبتنی بر لیبرالیسم را تشویق می‌کرد، کشورهایمانند فرانسه و انگلستان قرار داشتند که برخلاف آمریکا، در جنگ، آسیب‌های زیادی دیده بودند. این کشورها برای این کنفرانس دو نوع نقش قائل بودند؛ یکی به رسمیت شناختن فروپاشی نظم پیشین و دیگری، کسب سهم بیشتر از خرمن پیروزی. نقش نخست، عامل اتحاد، ولی دومی عامل تفرقه و جدایی بود، زیرا هریک از قدرت‌ها به کسب منافع بیشتر می‌اندیشیدند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۶۷-۲۶۵) و این منافع، عاملی بود که واقع‌گرایی را در لفافه‌ای علیه آرمان‌گرایی ویلسونی، زنده نگه می‌داشت.

از این رو سیاست این دولت‌ها در مورد دولت‌های بی‌طرف، به‌نوعی میان

آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، سرگردان بود. قضیه ایران نیز از این امر مستثنا نبود. سیاست انگلستان در مورد ایران، در بخش پیشین توضیح داده شد. این کشور به‌هیچ‌روی حاضر به گذشتن از منافع خویش در ایران نبود. روسیه نیز به‌دلیل وقوع انقلاب بلشویکی تا حدودی از وقایع، به‌دور و درگیر مسائل داخلی خویش شده بود. در این میان، فرانسه و آمریکا بودند که امیدی برای ایرانیان در جلب توجه کنفرانس به مصیبت‌های واردشده بر این کشور به‌شمار می‌آمدند. بر این اساس، اعضای هیئت ایرانی سعی کردند از طریق مشاوره با شخصیت‌های سیاسی دنیا، نظر هیئت‌رئیس کنفرانس را به مسائل ایران جلب کنند. آن‌ها توانستند با ریموند پوانکاره، نخست‌وزیر وقت فرانسه، پیشون، وزیر امور خارجه فرانسه، بالفور، وزیر امور خارجه انگلستان، ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، رابرت لانسینگ، وزیر امور خارجه آمریکا، کلنل هاوس، مشاور نزدیک ویلسون، و اورلاندو، ملاقات‌هایی داشته باشند (عاقلی، ۱۳۷۳: ۲۷۷) و در تمام این دیدارها، از این کشورها قول همکاری بگیرند؛ به‌عنوان مثال، مشاورالممالک در تلگرافی از پاریس می‌نویسد: «نظر آمریکا نسبت به ملل صغیره و ایران این است که مجال برای ترقی به آن‌ها داده شود... مخصوصاً آمریکایی‌ها اطمینان می‌دهند که حتی‌المقدور کمک خواهند کرد» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۷۷). وی در تلگراف دیگری چنین می‌نویسد: «رئیس‌جمهوری آمریکا را ملاقات کردم، خیلی مهربانی و اظهار مساعدت با مقاصد ایران کردند» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۱۸). فروغی نیز گزارش خود از صرف شام با لانسینگ را چنین تشریح کرده است: «به‌حقیقت، وعده صریح مساعدت از جانب رئیس‌جمهور آمریکا را به ما داد و تمام آمریکایی‌هایی که با آن‌ها ملاقات خصوصی داشتم، همین قوت قلب را به ما دادند» (فروغی، به نقل از: آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۷). حتی لانسینگ در نامه‌ای، علاقه‌مندی کامل و توجه مخصوص دولت آمریکا را به شرکت نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، به دولت ایران ابلاغ کرد (فرخ، ۱۳۴۷: ۵۲). در مورد فرانسه نیز وضع به همین منوال بود، زیرا بونن، سفیر فرانسه در تهران، سیاست فعالی را در ایران در پیش گرفت و رویه او این تصور را نزد رجال ایرانی ایجاد کرد که فرانسه در مقابل خواسته‌های استعماری انگلستان، از ایران حمایت می‌کند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۶). این رویه

فرانسه در تلگراف‌های اولیه مشاورالممالک به ایران نیز مطرح شده است. وی در یکی از تلگراف‌هایی که در اوایل حضور هیئت در پاریس گزارش کرده بود، آورده است: «وزیر خارجه (فرانسه) بعد از اظهار ایران دوستی، وعده همه‌گونه مساعدت دادند» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۸۷). وی چند روز بعد، دیدارش با رئیس‌جمهور فرانسه را چنین گزارش می‌دهد: «روز چهارشنبه با جناب رئیس‌جمهوری فرانسه ملاقات نموده، مساعدت دولت فرانسه را با مقاصد ایران وعده دادند» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۹۵). در واقع، مقامات فرانسوی بی‌میل نبودند که برای اینکه اعزام هیئتی که ایران امید بسیاری به آن بسته بود، بیهوده انجام نشده باشد، فقط در مورد بعضی خواسته‌ها، از جمله برخی ادعاهای ارضی ایران تا حدودی زمینه‌های رضایت ایشان را فراهم کنند، اما موضوع این بود که انگلستان با هرگونه توجه این کشورها به ایران، مخالف بود و در این زمینه اقداماتی انجام می‌داد. فروغی در این مورد چنین می‌نویسد: «انگلیسی‌ها از فرانسوی‌ها به‌طور خصوصی خواهش کرده بودند که از دادن مستخدمین مالیه به ایران امتناع کنند. فرانسوی‌ها هم به‌قدری گرفتاری دارند که نمی‌توانند در مقابل انگلیسی‌ها مقاومت کنند» (فروغی به نقل از واردی، ۱۳۹۱: ۷۵). در جای دیگری نیز به آمریکایی‌ها گفته بودند، صلاح نیست به هیئت نمایندگی ایران اجازه شرکت در کنفرانس صلح داده شود و بهتر است، مسئله ایران، به‌گونه‌ای دیگر بررسی شود. این کشور در برابر درخواست‌های فرانسه و آمریکا برای حضور ایران در کنفرانس، ایستاد و درنهایت، در جلب‌نظر این دولت‌ها، موفق‌تر از هیئت ایرانی عمل کرد. انصاری، وضعیت را چنین توضیح می‌دهد: «باید این حقیقت را هم افشا کنم که اقدامات انگلیس در پاریس و واشنگتن در اواخر کار، مثمر‌تر واقع شده بود. فرانسه بدون آنکه پرده از روی کار بردارد، تقاضای انگلیسی‌ها را پذیرفته بود و دولت آمریکا هم رجحان انگلیسی‌ها را برای کمک به ایران، تلویحاً تصدیق می‌نمود» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۶). در مجموع، وعده‌های رجال سیاسی آمریکا و فرانسه چندان مؤثر واقع نشد و حتی کار به آنجا رسید که پیشون، وزیر امور خارجه به سفیر فرانسه در تهران اعلام کرد: «بهتر است به رجال ایرانی فهمانده شود که سیاست اختلاف بینداز و بهره ببر، برای ایجاد شکاف میان فرانسه و متحدش

انگلستان، فایده‌ای ندارد» (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۸).

این‌گونه اظهارنظرها و تغییر رویه، خود به‌نوعی نمایانگر این مسئله است که در دنیای پس از جنگ، واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی برتری داشت. حفظ دوست و متحد قدیمی برای فرانسه و آمریکا بیشتر از رسیدگی به وضعیت ایران و احساسات ملی مردمش اهمیت داشت. آمریکا در عمل، از داخل با نظریه‌های ویلسون مخالفت می‌کرد و براساس گفته *ارفع‌الدوله*: «تحت این شرایط در سیاست با انگلیس مخالفت نخواهد کرد» (ارفع‌الدوله، به نقل از فروغی، ۱۳۹۴: ۹۸). فرانسوی‌ها نیز ترجیح می‌دادند در کنفرانس ورسای، بیشتر به مسئله مرزهای شرقی خود و به اهداف فرانسه در خاک آلمان اهمیت بدهند. علاوه بر این، خسارت‌های سنگین این کشور در جنگ، مقامات آن را متوجه مسائل داخلی کرده بود و از این‌رو، به مسائل خاورمیانه اعتنای زیادی نداشتند (ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۶۹) و در صورت توجه نیز قیومیت مستقیم بر سوریه و لبنان برای آن‌ها اهمیت بیشتری داشت تا حفظ نفوذ فرهنگی و اقتصادی آن کشور در ایران، و برای رسیدن به این مقصود، نیازمند حمایت انگلستان بودند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۲۵۹).

بنابراین، امید ایرانیان به حمایت قدرت‌های دیگر از این کشور، به ناامیدی و شکست انجامید و فرصت حضور در چنین مجمعی، از ایران گرفته شد. پس از مدتی، خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، علنی شد و موجی از ناراحتی و اعتراض را از سوی کشورهای دیگر، از جمله فرانسه و آمریکا در پی داشت. هنگامی که خبر عقد قرارداد به پاریس رسید، احساسات عمومی این بود که این قرارداد، نه تنها پنهان از نمایندگان ایران در پاریس، بلکه پنهان از کنفرانس، امضا شده است، و این امر، نقض آشکار اصول ایده‌آلیستی ویلسون بود. مخالفت با امضای قرارداد در محافل رسمی آمریکا به اندازه‌ای شدید بود که اثر نامطلوب آن تا مدت‌ها در روابط بین واشنگتن و لندن باقی بود و نه تنها در آمریکا، بلکه در فرانسه و شوروی نیز افکار عمومی و مطبوعات، از این قرارداد با لحن شدیدی انتقاد و این تحول را تقبیح می‌کردند (زند فرد، ۱۳۷۷: ۵۷، ۵۸). لانسینگ در بیانیه‌ای قرارداد را این‌گونه توصیف کرد: «یک بازی خطرناک و محرمانه پشت‌سر دولت‌های معظم صورت گرفت و همه آن‌ها را در مقابل عملی انجام‌شده قرار داد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲، ج

۲: ۳۴۲). در نهایت، هرچند پس از مدتی، مخالفت‌های قدرت‌های دیگر با قرارداد، فروکش کرد، اما فرصت تاریخی ایران برای گرفتن حقوقش از کنفرانس صلح نیز از بین رفت. کم‌توجهی به خواست ایرانیان و توجه به مطامع انگلستان، ضمن از بین بردن امید ایران، تا حدودی ناکارایی ایده‌آلیسم را در برابر رئالیسم نهادینه‌شده در روابط قدرت‌های بزرگ زمان، به‌رخ کشید.

۴-۴. عامل درونی: هیئت اعزامی و انتظارات از کنفرانس صلح

علاوه‌بر عوامل پیش‌گفته به‌عنوان عوامل تحمیل‌شده به هیئت اعزامی، عامل دیگر شکست این هیئت را باید در درون آن جست. اینکه تا چه حد اعضای انتخابی برای اعزام به کنفرانس مناسب بودند، یک بحث و اینکه تا چه حد انتظارات معقولی از کنفرانس داشتند، بحث دیگری است. در زمینه تناسب اعضا با کارکرد مورد انتظار، نظرهای متفاوتی وجود دارد. یکی از کامل‌ترین توصیف‌ها، نظر وایت در مورد هیئت اعزامی است. وی اعضای هیئت را این‌گونه توصیف می‌کند: «وزیر خارجه، فردی بسیار اشکال‌تراش و بدقلق، و طرفدار آلمان‌ها بوده است. منشی او نیز بی‌اندازه اشکال‌تراشی می‌کند. حسین‌خان علایی، یک وطن‌پرست درستکار، آزاده و توانمند، ولی آرمان‌گرا است. وی بیش‌ازحد تحت تأثیر احساساتش قرار دارد. ذکاءالملک نیز یک وطن‌پرست است». وی در ادامه می‌نویسد: «از نظر من، جای بسی تأسف دارد که این‌ها برای نمایندگی ایران انتخاب شده‌اند، زیرا یقین دارم نگرشی اتخاذ خواهند کرد که هرگونه کمک و مساعدت از طرف متفقین را دشوار خواهد ساخت» (وایت به نقل از مجد، ۱۳۹۰: ۵۲۵-۵۲۲). اینکه توصیف‌های وایت تا چه اندازه دقیق باشد، جای بحث دارد، زیرا برای مثال، خود فروغی در یادداشت‌های روزانه‌اش، مشاورالممالک را مورد انتقاد قرار داده و از وی به‌عنوان فردی نام‌می‌برد که برخلاف گفته وایت، نه‌تنها بدقلق نیست، بلکه سست و بی‌حال و بیشتر به فکر تفرج است. وی در جایی می‌نویسد: «از قراری که مسیو پرنی می‌گفت، انتخاب مشاورالممالک برای این مأموریت، خیلی بی‌موقع بوده، به‌واسطه اینکه انگلیسی‌ها چندان از او خوششان نمی‌آید؛ فرانسه‌ها هم همین‌طور» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۰). اما آنچه واضح است، دلیل مخالفت‌های خارجی با این هیئت

نه بدقلقی، به تعبیر وایت، و نه بی‌قیدی، به تعبیر فروغی، بوده است، بلکه حس وطن‌پرستی همراه با نگرش احساسی این افراد به وقایع، باعث شده است که افرادی مانند وایت از چنین انتخابی اظهار تأسف کنند و یا انگلیسی‌ها با آن به مخالفت بپردازند؛ چنان‌که فروغی در این مورد نوشته است: «انگلیسی‌ها در جواب معرفی مأمورین گفته‌اند، این هیئت به این شکلی که تشکیل شده ممکن است مساعدت انگلیس را موقوف کند» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۰) که البته چنین نیز شد. به‌رحال، در مورد وطن‌پرستی اعضای برگزیده ایران در کنفرانس صلح، کمتر جای شک وجود دارد و آنچه مورد بحث است، میزان معقول بودن انتظارات این هیئت از کنفرانس صلح ورسای بود که در ادامه شرحی از آن خواهد آمد.

در قسمت‌های پیشین، تا حدودی به خوش‌بینی فراوانی که ملت ایران به کنفرانس صلح به‌عنوان ناجی و جایگاهی برای رسیدن به آرزوهای خود داشت، اشاره شد. همچنین، خوش‌بینی به کمک دولت‌های فاتح جنگ مانند فرانسه و آمریکا را تا حدودی تشریح کردیم؛ هرچند این خوش‌بینی، بیش‌ازحد بود، اما شاید در شرایط حادثه، چندان هم غیرمعقول به‌نظر نمی‌رسید، زیرا انتظارات جهانی از این کنفرانس در آن زمان نیز بالا بود. اگر در سراسر کنفرانس، تعارضی میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی وجود داشت، این تعارض نه بین شخصیت‌ها، بلکه در قلب‌های همه ملت‌ها و بسیاری از دولتمردان بود. آشفتگی حاکم بر کنفرانس در ۱۹۱۹ بر ذهن مردم نیز حاکم بود. تنش میان امیدها و آرمان‌های دنیایی، بسان پاداشی بود که باید از فرصت‌های پیروزی به‌چنگ آورد (تامسن، ۱۳۸۹: ۹۰۳). به‌این‌ترتیب، آنچه در مورد هیئت، غیرمعمول به‌نظر می‌رسید، خواسته‌ها و ادعاهای گسترده ارضی بود که آنان به کنفرانس ارجاع داده بودند و توقع رسیدگی به آن را داشتند. فروغی درباره تصمیم‌گیری درباره ادعاهای ارضی در یادداشت‌های روزانه‌اش از پاریس می‌نویسد: «این مسئله خیلی مشکل و تعیین حدودی که ما باید بکنیم، صعب است و مقدمات صحیح در دست نداریم. تقاضای زیاد را هم می‌ترسیم اسباب مشوش شدن اذهان شود، مع‌الذالک بالاخره رأی ما بر این شد حداکثر را بخواهیم» (فروغی، ۱۳۹۴: ۶۱). مشاورالممالک نیز در تلگراف ۲۰ مارس ۱۹۱۹ خود به وثوق‌الدوله مهر تأییدی بر گفته‌های فروغی زده است: «راجع به دعاوی ارضی، بالاخره مقتضی دیدم

تقریباً حداکثر مطالبه شود. در شمال آنچه برحسب عهدنامه گلستان و ترکمانچای از ایران گرفته شده، غیر از گرجستان، در شمال شرقی تا رود جیحون، از طرف مغرب سلیمانیه و برحسب تقاضای رؤسای اکراد کردستان عثمانی که تقریباً تا فرات و جبال ارمستان می‌رود، نقشه لازم هم به لایحه ضمیمه می‌شود» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷ق: ش ۱۴۸). انصاری، منشی هیئت نیز در این‌باره نوشته است: «تصمیم بر این گرفته شد که حداکثر مطالبه بشود تا حداقل هم ایران را به‌نحوی راضی کند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۰). این اظهارات از سوی اعضای هیئت، نمایانگر این است که این تصمیم خود اعضا بوده است. وایت در یکی از گزارش‌هایش در زمینه ادعاهای ارضی ایران آورده است که: «اعضای فعلی و اعضای کابینه‌های قبلی که از احزاب سیاسی مخالف دولت بودند، شدیداً از طرح مطالباتی تا این حد افراطی از طرف هیئت نمایندگی ایران در پاریس، شگفت‌زده شدند» (وایت به نقل از مجد، ۱۳۸۷: ۲۱۳). وی این نظر طعن‌آمیز را نیز که تأییدکننده سخنان انصاری است اضافه می‌کند: «این دعاوی کلان، بدون شک به شیوه شرقی‌ها مطرح شده است، که برای پر بودن دستشان جهت چانه‌زنی، همیشه بیشتر از آنچه انتظارش را دارند مطالبه می‌کنند. البته شاید این سیاست خوبی در شرق باشد، ولی وقتی سروکارشان با غربی‌هاست، احتمالاً این تاکتیک‌ها بیشتر به ضررشان خواهد بود» (وایت به نقل از مجد، ۱۳۹۰: ۵۳۵).

واکنش‌ها به خواسته‌های ارضی ایران از همان ابتدا آغاز شد. یکی از نخستین واکنش‌ها از سوی جراید انگلستان به‌عنوان تریبون سیاست دولت متبوعشان انجام شد. روزنامه «تایمز» لندن در تأیید نظر وزارت امور خارجه انگلیس در مورد هیئت نمایندگی ایران در سرمقاله روز ۲۴ آوریل ۱۹۱۹ خود پس از بحث درباره دعاوی ایران، به انتقاد سخت در مورد این دعاوی پرداخته و آن را علت پذیرفته نشدن نمایندگان ایران در کنفرانس صلح قلمداد نمود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۳۵). این روزنامه، دعاوی ایران را چنین توصیف کرد: «دعاوی آن‌ها موهوم و مضحک است. تقریباً نصف شرق نزدیک را تقاضا کرده است.... ایران، طالب حکمرانی بر قطعاتی است که نه قوت و نه قدرت و نه لیاقت حکومت آن را دارد. بیاناتی که برای این تقاضای جاهلانه اقامه کرده‌اند نیز از حقیقت دور است» (روزنامه تایمز به‌نقل از بیات و

آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۳۸۶). هرچند لحن تایمز بسیار خشن بود، اما حاکی از این واقعیت بود که اولاً میزان انتظارات ایران از سرحدات ارضی خویش بیشتر از امکاناتش برای حراست از این مرزها است و ثانیاً میزان انتظارات نمایندگان ایران از کنفرانس صلح، بیشتر از آن چیزی است که وظیفه این کنفرانس است. این نشریه در مقاله دیگری با لحن ملایم‌تری ایرانی‌ها را چنین نصیحت می‌کند: «ایران باید به‌خاطر داشته باشد که اساس قضاوت و حکمیت کنفرانس پاریس، حقایق است. تنها احساسات نمی‌تواند مبنای قضاوت آن شود (روزنامه تایمز به‌نقل از بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۳۲۳). وزیرمختار آمریکا در ایران نیز نظر خود را در مورد خواسته‌های ارضی ایران، این‌گونه بیان می‌کند: «کلمه دیگری برای توصیف دومین بخش اصلی دعاوی ایران، یعنی اعاده ارضی، نمی‌توان به‌کار برد، مگر گزاف. بیم آن می‌رود که ایران با طرح چنین دعاوی مفرطی، هنگام بررسی مطالباتش توسط قدرت‌ها، موضع خود را تا حدود زیادی به مخاطره بیندازد» (مجد، ۱۳۹۰: ۵۳۲). وی بقیه خواسته‌های غیرارضی ایران را موجه دانسته و ادامه می‌دهد: «بسیاری از مطالبات مطرح‌شده در جزوه پیوست، بدون‌شک کاملاً موجه‌اند... ولی درعین حال باید عمیقاً متأسف بود که با چنان دعاوی غیرمعقول و متعددی ترکیب شده‌اند که تقریباً به‌یقین، بخت ایران را برای اجرای عدالت نسبت به احتیاجات و حقوق واقعی‌اش کاهش می‌دهند» (مجد، ۱۳۹۰: ۵۳۶).

فرانسه نیز به اعلام خسارت و نیز ادعاهای ارضی ایران معترض بوده و سفیر این کشور در تهران، در نامه‌ای به دولت ایران اعلام کرد که فهرست اضافی بر سند درخواست اصلی، حاوی درخواست‌های مبالغه‌آمیز است و باعث می‌شود که کنفرانس در مورد صحت ادعاهای ایران تردید کند (بزرگمهری: ۱۳۹۱: ۲۷۶).

خود اعضای هیئت نیز با وجود ارائه چنین درخواست‌هایی به کنفرانس، تا حدودی به مبالغه‌آمیز بودن آن اشاره کرده و اشتباه محاسباتی خود را پذیرفته‌اند. فروغی در نامه‌ای به دوستانش در این مورد چنین می‌نویسد: «در باب دعاوی ارضی، پرده‌پوشی نمی‌کنم که این یک ادعای زیادی بود که ما کردیم، مبالغه‌آمیز بود، مخصوصاً نقشه هم کشیدیم که مزخرف بود» (افشار و همایون‌پور، ۱۳۹۰: ۷۵).

انصاری، منشی هیئت نیز در این مورد نوشته است: «راجع به زیاده‌طلبی‌های ایران

من هم که منشی هیئت نمایندگی ایران بودم، اذعان می‌کنم که در تقاضاهای ما خیلی زیاده‌روی شد» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۱).

با وجود این، حتی پس از اینکه مشاورالممالک از ریاست هیئت کنار گذاشته شد، نصرت‌الدوله فیروز نیز به‌عنوان جایگزین وی از این هدف دست برنداشت. تنها تفاوت فیروز این بود که برخلاف اعضای دیگر که به کمک‌های آمریکا و فرانسه دل بسته بودند، وی متوجه انگلستان بوده و سرسختانه تلاش می‌کرد، در ازای قرارداد ۱۹۱۹ بتواند تقاضاهای ارضی را توسط انگلستان زنده کند، اما وی نیز با مخالفت صریح کرزن روبه‌رو شد. وی در گفت‌وگویی که با فیروز داشت، بیان کرد: «اولین نماینده ایران در کنفرانس صلح پاریس، مشاورالممالک، به‌علت توقعات ارضی افراطی که تقدیم کنفرانس کرد، شانس هرگونه موفقیتی را که احتمال می‌رفت در این باره نصیب ایران گردد، از بین برد» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۳۶). وی با اعلام عدم پشتیبانی از این دعاوی ادامه می‌دهد: «آیا واقعاً چنین امکانی هست که اعضای کنفرانس صلح چند روز و یا حتی چند ساعت از وقت گرانبهای خود را به بررسی دعاوی ارضی ایران که تقریباً جزء مسائل باستانی تاریخ شده است، وقف کنند یا اینکه تمام نقشه آسیای مرکزی را به‌خاطر ایران تغییر دهند؟» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۴۵). همچنین، وی در نامه‌ای به سرپرستی کاکس در تهران نوشت: «نمایندگان ایران با تسلیم چنین عرض‌حالی به کنفرانس صلح، فقط زمینه شکست و سرافکندگی آتی خود را مهیا می‌کنند... و چون چنین است، همین بهتر که قبلاً بدانند، لااقل حکومت انگلستان حاضر نیست در تحمل این‌گونه خفت‌ها و سرافکندگی‌ها با آن‌ها سهیم گردد» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۸۰). درواقع، اعتقاد کرزن این بود که وظیفه کنفرانس، اصلاح و تعیین مرزها نیست، بلکه داوری عادلانه میان کشورها است و دوم اینکه ادعاهای ایران اگر مبنای تاریخی و قومی داشته باشند، در شرایط امروزی جهان، پذیرفته نیستند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱، ۲۸۵).

به‌طورکلی، خواسته‌های ارضی ایران، ادعاهای زیاده‌ازحدی، برمبنای احساسات و به‌دور از واقع‌گرایی بود که قابلیت دفاع نداشت. این درخواست‌ها، همان نقطه‌ضعفی بود که از سوی هیئت اعزامی ایران، به‌دست کسانی داده شد که مخالف

حضور ایران در کنفرانس بودند. مخالفت با این خواست آرمانی ایرانی‌ها تلاشی بود در راستای حفظ نظم منطقه، زیرا چراغ سبز نشان دادن به ایران برای الحاق آن سرزمین‌ها، بحرانی در روابط بین‌الملل به وجود می‌آورد و چالش بزرگی میان دولت نوظهور کمونیستی روسیه، انگلستان، آمریکا و فرانسه رخ می‌داد (دهقان‌نیری و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۶)؛ بنابراین، از دیدگاه واقع‌گرایانه، منطقی بود که با این خواسته ایرانی‌ها مخالفت شود. نظر آبادیان درباره کلیت عملکرد هیئت ایرانی در پاریس گویا است: «هیئت ایرانی عملاً طرحی برای ارائه نداشت. آنان طرح‌هایی ارائه می‌دادند که اجرای آن‌ها امکان‌پذیر نبود. می‌خواستند سرزمین‌های ماوراءالنهر را برای ایران بازپس گیرند، بار دیگر قفقاز را به ایران ملحق سازند، از کشورهای مهاجم به ایران غرامت ستانند... هرگز هم نگفتند کشوری مثل ایران که هنوز از قحطی، بیماری‌های واگیر، هرج و مرج، دزدی و راهزنی، تشتت نیروهای سیاسی و امثالهم رنج می‌برد و هیچ متحد قدرتمندی ندارد، چگونه می‌توانست آن تقاضاهای بزرگ را پیش برد؟ به عبارت بهتر، طرح دعاوی، با امکانات، هیچ تناسبی نداشت. سیاستمدار، کسی است که می‌تواند از امکانات در دسترس به بهترین شکل برای تأمین منافع ملی کشور بهره جوید، نه آنکه دعاوی‌ای را طرح کند که امکان عملی شدن آن‌ها در حد صفر است» (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۵).

با این توصیف‌ها مشخص می‌شود که تنها چیزی که نمایندگان ایران به آن دل بسته بودند، استفاده از شرایط و فضای ایده‌آلیستی ویلسونی بود که پس از جنگ به وجود آمده بود؛ هرچند فضای آرمان‌گرایانه آن زمان، بر افکار عمومی جهان بسیار تأثیر گذاشته بود، اما جهان پس از جنگ، آن قدر خسته بود که توانی برای ایجاد چنین نظم ایده‌آلیستی‌ای که همه پایبند به رعایت آن باشند، نداشت؛ از همین رو بود که در لفافه شعارهای ایده‌آلیستی کنفرانس، روال کار توسط قدرت‌های بزرگ به همان روش‌های رئالیستی دنبال شد و هریک به دنبال بردن سهم بیشتری از سفره پیروزی بودند. از سوی دیگر، درخواست‌های ایران، به گونه‌ای طرح شده بود که شرایط زمانه را نادیده گرفته بود. اینکه جهان در پایان جنگی چنین نابودگر چگونه با گسترش مرزهای ایران و ناراضی کردن همسایگانش بهانه‌ای برای بروز جنگی جدید به دست دولت‌ها بدهد، چیزی بود که در محاسبات نمایندگان ایرانی لحاظ

نشده بود. آنچه واضح است، این نگرش نمایندگان ایران به شرایط جهانی، بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود، باعث شد که مسیر اشتباهی برای رسیدن به اهداف ایران طی شود که بی‌تردید، راهی به کنفرانس صلح نداشت.

به‌طور کلی در زمینه ناموفق بودن ایران در کنفرانس صلح پاریس می‌توان به عاملی اشاره کرد که برای چهار مؤلفه بررسی شده در این پژوهش، به‌عنوان کاتالیزور عمل کرده است. این عامل که در تمام طول کنفرانس، نه‌تنها گریبانگیر خواسته‌های ایرانیان، بلکه نقطه ضعف اساسی در کلیت کنفرانس بود، تناقض میان نگرش ایده‌آلیستی و عملکرد رئالیستی بود. انصاری با طرح پرسشی درباره موفقیت کنفرانس ورسای چنین می‌نویسد: «آیا کنفرانس ورسای در تمام مراحل وجودی خود با این دنیای جدید که در حالت تکوین بود، هماهنگی داشت و آیا با تحولات گیتی پایه‌پا می‌رفت و جواب‌گوی حوائج تاریخی و آمال و آرزوهای میلیون‌ها مردم جهان بود یا نه؟ متأسفانه باید گفت که خیر. تصمیمات کنفرانس ورسای، جواب‌گوی همه نیازمندی‌های ملل دنیا نبود. مع‌الاسف آز و طمع، کینه‌توزی، حس انتقام‌جویی و تمایلات استیلاطلبانه در خیلی از تصمیمات این کنفرانس بر عقل سلیم، انصاف و مروت و مأل‌اندیشی غلبه پیدا کرد» (انصاری، ۱۳۴۹: ۲۹۲).

تعبیرهای انصاری را تامسن با نام تعارض انگیزه‌های واقع‌گرایی با آرمان‌گرایی می‌خواند و چنین توصیف می‌کند: «اینکه این انگیزه‌های متضاد، اذهان انسانی را زیر نفوذ خود گرفته بود و بر داوری آن‌ها سایه می‌افکند، به‌هیچ‌روی شگفت‌آور نبود. اهمیت این پس‌زمینه کنفرانس در این بود که به ایجاد صلح و تعیین رفتار با شکست‌خوردگان، آنجاکه می‌بایست با مدارا باشد، خشن و آنجاکه می‌بایست مقتدرانه باشد، نرم بود» (تامسن، ۱۳۸۹: ۹۰۳). نقیب‌زاده نیز با مقایسه کنفرانس ورسای و کنگره وین، ضعف آرمان‌گرایی موجود در ورسای در برابر سیستم رئالیستی پس از کنگره وین را چنین شرح می‌دهد: «واقعیت این است که برخلاف کنگره وین ۱۸۱۵ که کشورهای فاتح موفق شدند نظمی براساس توازن قوا (پیش‌انگاره رئالیستی) با پشتوانه کنسرت اروپا به‌وجود آورند، در کنفرانس ورسای، فاتحان برای دست یافتن به یک توافق عام و پی‌افکندن بنایی پایدار برای صلح جهانی کمتر موفق بودند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

این نقل قول‌ها به خوبی شرایط پیچیده کنفرانس ورسای را در تناقض میان ایده آلیسم و رئالیسم نشان می‌دهند؛ بنابراین، شرایط ایران را نیز در میانه این پیچیدگی‌ها می‌توان درک کرد. نگرش احساسی نمایندگان ایران در موضوع تعیین مرزها در تناقض با عملکرد رئالیستی گردانندگان کنفرانس قرار گرفت و ایران را به سوی شکست در رسیدن به آمالش برد. از چهار عاملی که در اینجا بحث و بررسی شدند، سه مؤلفه نخست، یعنی عامل داخلی، خارجی، و بین‌المللی، هریک به اندازه‌ای دارای پیش‌فرض‌های رئالیستی بودند که در تقابل با عامل چهارم، یعنی نگرش نمایندگان ایران به کنفرانس که دارای پیش‌فرض‌های کاملاً ایده‌آلیستی در مورد شرایط موجود بود، قرار می‌گیرند.

عامل داخلی که همان ناهمسویی دولت با نمایندگان اعزامی بود، نشئت‌گرفته از تفاوت نگرش دولت وثوق‌الدوله با هیئت اعزامی بود، زیرا وثوق‌الدوله برخلاف اعضای هیئت، تمایلی به کمک گرفتن از دولت‌های دیگر نداشت و برای حل مشکلات کشور، دوستی و محبت انگلستان را به‌عنوان سیاستمدار کهنه لازم می‌دانست و کشورهای مانند آمریکا را به‌دلیل جوان و تازه کار بودن در خاورمیانه، فاقد صلاحیت لازم می‌دانست. هرچند وی از دریچه دوربین واقع‌گرایی به مسائل موجود نگریست، اما زمان نشان داد که واقع‌گرایی مورد نظر وی، اندیشه‌ای تقلیل‌گرا و سطحی بود که تنها قدرت انگلستان را مورد نظر قرار داد و نه گرایش‌های این کشور در کمک‌رسانی به ایران. بر این اساس بود که درنهایت، پس از شکست نمایندگان ایران در پاریس، خود وثوق نیز نتوانست چراغ سبز انگلستان را در زمینه خواسته‌های ایرانی‌ها و به‌ویژه در زمینه تقاضاهای ارضی به‌دست آورد و درنهایت، در داخل نیز به‌دلیل امضای قرارداد با انگلیسی‌ها شکست خورد. عامل دوم، عامل خارجی و همان دخالت‌های انگلستان بود که نقش زیادی در راه نیافتن ایران به کنفرانس صلح داشت. انگلستان هرگز نمی‌توانست از منافع خود در هند و خاورمیانه به بهانه صلح جهانی و اندیشه‌های آرمان‌گرایانه ویلسونی دست بکشد؛ به همین دلیل در ظاهر به حمایت از آمال ایرانی‌ها پرداخت و در باطن به‌گونه‌ای زیرکانه به‌سمت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با ایران پیش رفت تاجایی که هیچ دولت دیگری تا زمان اعلام آن، خبردار نشد و این امر با اصول ویلسونی مغایرت اساسی داشت که بستن قراردادهای محرمانه را مردود اعلام کرده بود. انگلستان

هرگز نتوانست از منافع خود در ایران چشم بپوشد و از این رو، نمی‌توانست آمال نمایندگان ایرانی را تحمل و تقویت کند. عامل بین‌المللی نیز به نقش دولت‌های دیگر، به‌ویژه آمریکا و فرانسه می‌پردازد. همان‌گونه که پیش از این نیز توضیح داده شد، تلاش‌های هیئت ایرانی برای جلب توجه این دولت‌ها، اگرچه در ابتدا با قول کمک از سوی آن‌ها روبه‌رو شد، اما در نهایت با تلاش‌های انگلیسی‌ها و نیز منافع شخصی فرانسه و آمریکا، به شکست انجامید و این دولت‌ها در نهایت، دوستی انگلستان را به آمال ملتی چون ایران، ترجیح دادند و از این رو، خود نیز اصول آرمان‌گرایانه‌ای را که برای پس از جنگ و به‌منظور حفظ صلح تبلیغ می‌کردند، در ابتدای کار، شکست دادند. با این توصیف‌ها می‌توان نموداری را که در ابتدای مقاله، دلایل شکست هیئت ایرانی را نشان داد، با استفاده از انگاره‌های رئالیستی و ایده‌آلیستی، این‌گونه بازیابی کرد و به این نتیجه رسید که تناقض و تضاد میان این دو نگرش، عامل اصلی ناموفق بودن نمایندگان ایران در ورسای بوده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دنبال آن بودیم که دلایل ناموفق بودن نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح ورسای، بررسی کنیم و دریابیم که چه عواملی موجب شدند که هیئت اعزامی به پاریس پس از گذشت مدت فراوان و تلاش‌های بسیار، دست خالی به وطن بازگردد؛ از این رو ابتدا شرایط موجود و نیز دلایلی را که ایرانی‌ها را ترغیب کرد که در این کنفرانس شرکت کنند، به‌صورت مختصر بیان کردیم و پس از آن، چهار عامل اصلی مؤثر در ناموفق بودن هیئت را برشمردیم. عامل داخلی که نشئت گرفته از ناهمسویی دولت با نمایندگان اعزامی بود، به اختلاف نگرش رئیس دولت، یعنی وثوق‌الدوله و هم‌فکرانش با مشاورالممالک، رئیس هیئت و همراهانش مربوط می‌شد. عامل خارجی، برآمده از دخالت‌های انگلستان منفعه‌طلب بود که به دنبال حفظ منافع و خواسته‌های خود، آمال ایرانیان را لگدمال کرد. عامل سوم به بی‌توجهی دولت‌های فاتح جنگ به خواسته‌های ملت ایران در برابر منافع استیلاجویانه انگلستان مربوط می‌شد و عامل چهارم، به‌عنوان عامل درونی، ناشی از نوع نگاه اعضای هیئت به روابط بین‌المللی بود که بسیار دلخوش به مفاهیم

ویلسونی در دفاع از حقوق کشورهای ضعیف و به دور از واقعیت، شکل گرفته و به دنبال آرزوهای خود، به ویژه در بازگشت سرزمین‌های از دست رفته خود بود. در کنار این عوامل چهارگانه، تضاد و تناقض میان ایده‌های آرمانی و شرایط واقعی بود که به عنوان یک کاتالیزور قوی در فرایند شکست خوردن مأموریت نمایندگان ایران در ورسای، عمل کرد. در واقع، کنفرانس ورسای توسط دولت‌های درگیر در جنگ و پیروز شکل گرفت و قصد داشت بر روی ویرانه‌های جنگ، صلحی ایجاد کند که درد و رنج انسان‌های درگیر در جنگ را کاهش دهد. تصور ایده‌آلیستی کنفرانس، جهان بدون جنگ بود تا براساس مواد و قوانینی که ناشی از یک قرارداد و میثاق عمومی است، اتفاق دیگری به نام نزاع جهانگیر رخ ندهد. اینکه نمایندگان، در پاریس فرانسه جمع شدند، به یک معنا، ترحم به کشور مورد ستم فرانسه بود. گرچه طراح اصلی، نمی‌خواست این اجتماع در پاریس باشد، ولی دولت‌های بریتانیا و فرانسه قصد داشتند، جریمه‌های سنگینی علیه دولت‌های متحد به کار گیرند. ویلسون و حقوقدانان، درصدد بودند که جهان خسته از جنگ را التیام بخشند و هیچ مورد هیجان‌انگیز و عقده‌گشایی را مطرح نکنند. در این شرایط، شرکت‌کنندگان ایرانی با این تصور که می‌توانند ستمگری‌های سال‌های دور روس، انگلیس و عثمانی را در این اتفاق شیرین جبران کنند، خواسته‌هایی را مطرح کردند که ناقض صلح و اهداف کنفرانس ورسای بود. آنان می‌خواستند از درون ویرانه‌های جنگ، سرزمین‌های از دست رفته خود را دوباره به دست آورند، در حالی که ورسای، همانند پیمان وستفالی، مرزهای جدیدی را به عنوان حدود دولت‌های نو که با آن حاکمیت هر کشور مشخص می‌شد، در نظر داشت. به هر حال، این شکست و بهره نبردن از کنفرانس، علاوه بر اینکه نوعی تحقیر ملی برای ایرانی‌ها به بار آورد که با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس تکمیل می‌شد، پیش‌زمینه‌ای شد تا ایرانی‌ها از این پس، ادامه خواسته‌های خود را در جامعه ملل بجویند و با تجربه‌ای که نتیجه حضور در پاریس بود، وارد این سازمان شوند. چه اینکه شاید بتوان حضور ایران در این سازمان را یکی از معدود دستاوردها و یا تنها دستاورد ایران از ورسای دانست.*

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۹۰)، *جنگ جهانی اول تا کودتا (۱۲۹۹-۱۲۹۳)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم.
- اسکندری، عباس (۱۳۶۱)، *تاریخ مفصل مشروطیت ایران یا کتاب آرزو*، تهران: نشر غزل، جلد اول.
- افشار، ایرج؛ همایون‌پور، هرمز (۱۳۹۰)، *سیاست‌نامه ذکاءالملک، مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی*، تهران: نشر کتاب روشن، چاپ دوم.
- انصاری، عبدالحسین (۱۳۴۹)، *زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران*، جلد اول، تهران: نشر ابن‌سینا.
- اولسون، ویلیام. جی (۱۳۸۰)، *روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول*، ترجمه حسن زنگنه، تهران: نشر شیرازه.
- باست، الیور (۱۳۷۸)، «ایران و کنفرانس صلح ۱۹۱۹»، ترجمه واحد مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، نشریه مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره ۱.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۹۱)، *تاریخ روابط بین‌الملل (۱۹۴۵-۱۸۷۰)*، تهران: سمت.
- بیات، کاوه؛ آذری شهرضایی، رضا (۱۳۹۲)، *آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، تهران: شرکت نشر و پژوهش شیرازه.
- تامسن، دیوید (۱۳۸۹)، *اروپا از دوران ناپلئون (۱۹۷۰-۱۷۸۹)*، ترجمه خشایار دیهیمی و واحد علیقلیان، تهران: نشر نی.
- دهقان نیری، لقمان؛ نورایی؛ مرتضی؛ پوریانژاد، فرهاد (۱۳۸۹)، «کنفرانس صلح ورسای و ادعاهای ارضی ایران درباره مناطق ایرانی شمال رود ارس»، *نشریه جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره دوم.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۰۰*، تهران: شرکت انتشاراتی پاژنگ.
- زندفرد، فریدون (۱۳۷۷)، *ایران و جامعه ملل*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ساجدی، احد (۱۳۸۶)، «پاداش یک خیانت»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۱۶.
- شیخ‌الاسلامی، محمدجواد (۱۳۶۸)، *سیمای احمدشاه قاجار*، جلد اول، تهران: نشر گفتار.
- _____ (۱۳۷۲)، *سیمای احمدشاه قاجار*، جلد دوم، تهران: نشر گفتار.

عاقلی، باقر (۱۳۷۳) *نصرت‌الدوله فیروز، از رویای پادشاهی تا زندان رضاشاهی*، تهران: نشر نامک.

فرخ، سید مهدی (۱۳۴۷)، *خاطرات سیاسی فرخ: تاریخ پنجاه‌ساله معاصر*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

فروغی، محمدعلی (۱۳۹۴)، *یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس (دسامبر ۱۹۱۸ تا اوت ۱۹۲۰)*، به خواستاری ایرج افشار، به کوشش محمدافشین وفایی و پژمان فیروزممنش، تهران: نشر سخن.

کاظمی، باقر (۱۳۹۰)، *یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی*، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، جلد اول، تهران: نشر تاریخ ایران.

مجدد، محمدقلی (۱۳۹۰)، *انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول*، مصطفی امیدی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

_____ (۱۳۸۷)، *قحطی بزرگ (۱۲۹۸-۱۲۹۶/۱۹۱۹-۱۹۱۷)*، محمد کریمی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ایران.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *تاریخ معاصر ایران*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

_____ (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجاریه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.

نصیری مقدم، محمدنادر (به‌کوشش) (۱۳۷۴)، *گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵)، *تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

واردی، احمد (۱۳۹۱)، *زندگی و زمانه محمدعلی فروغی*، به کوشش عبدالحسین آذرننگ، تهران: نشر نامک.

اسناد

مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (۱۳۷۷)، *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، محمدجواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

کالدول، جان، گزارش شماره ۴۶۴ (۷۶۳/۷۲۱۱۹/۳۴۸۸) مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸.

اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۲۱۷.

اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۹۹.

اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۲۵.

اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۰۳.

اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۴.

اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۱.

اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۱۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۰۹.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۰.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۳۴.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۷۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۸۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۹۵.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۴۸.

Ronaldshay, Earl (1927), *The Life of Lord Curzon*, London, Vol.3.

Fatemi, Nasrollah Seifpour (1952), *Diplomatic History of Persia 1917-1923, Anglo-russian Power Politics in Iran*, NewYork: Russel f. Moore.

Busch, Briton Cooper (1976), *Mudros to Lausanne: Britains Frontier In Western Asia, 1918-1923*, New York, Albany: State University of New York.

Smith, Douglas (1973), "Viscont Grey's Special Mission and Postwar Anglo-American Relation", *Southern Quarterly*, Vol. 11, No. 3.

Minutes of Foreign Office Meeting, London. February 20, 1919, Fo. No. 371/3859.

Paper Relating to The Foreign Relations of The United State 1919, *The Paris Peace Conference, Department of State Publication*, No. 1815, Vol. 1.

Parliamentary paper (1919), "Agreement Between His Bertannic Majesty's Government and the Persian Goverments", Signed at Tehran, August 9, 1919, *Persia*, No. 1, Cmd. 300.

بررسی عوامل شکست نمایندگان ایران در راهیابی به کنفرانس صلح ورسای^۱

سیروس محبی*

سعیده سادات احمدی**

چکیده

کنفرانس صلح ورسای که پس از پایان جنگ جهانی اول توسط دولت‌های پیروز تشکیل شد، درصدد بود که دنیای پس از جنگ را به گونه‌ای بسازد که

۱. این پژوهش، برگرفته از طرح پژوهشی «نقش نخبگان ایرانی در استفاده از سازمان‌های بین‌المللی؛ مطالعه موردی جامعه ملل» است که در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمانشاه، به تصویب رسیده و با حمایت‌های مالی این واحد انجام شده است.

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی (dr.sirousmohebi@yahoo.com)

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (s_ahmadi1365@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۳/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۵، صص ۲۰۳-۱۶۷

منادی صلح جهانی باشد. ایده‌های آرمان‌گرایانه‌ای که به‌ویژه از حمایت ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا برخوردار بودند، افکار عمومی جهان را به خود جذب کردند و شرایط مساعدی را در نگرش کشورهای که طعم ناخوشایند جنگ را چشیده بودند، ایجاد کرد. یکی از این کشورها که با وجود اعلام بی‌طرفی در جنگ، خسارت‌های فراوانی دید، ایران بود که اینک قصد داشت از این فرصت استثنایی برای به‌دست آوردن حق و استقلال واقعی‌اش، استفاده کند؛ از این‌رو، نمایندگان را به پاریس فرستاد، اما در رسیدن به خواسته‌های خود ناکام ماند. این پژوهش به بررسی دلایل ناکامی نمایندگان ایران برای حضور در کنفرانس صلح ورسای پرداخته و با تحلیل عوامل تحمیل‌شده به نمایندگان ایران، این عوامل را به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است و درنهایت، تناقض میان ایده‌های ایده‌آلیستی و رئالیستی موجود در روابط بین‌الملل در برهه مورد نظر را عامل تسریع‌کننده این شکست می‌داند.

واژگان کلیدی: کنفرانس صلح ورسای، ایران، انگلستان، ایده‌آلیسم، رئالیسم

مقدمه

ایران که در سال‌های منتهی به جنگ جهانی، به سبب برخورداری از اندک قشر تحصیلکرده و دنیادیده‌اش، می‌رفت تا با مفهومی‌هایی مانند مشروطه، قانون و مجلس سازگار شود، به دلیل دخالت‌های خارجی و نیز کوران جنگ، به شرایط نامناسبی دچار شد. مشکلات کشور در پی خسارت‌های ناشی از نقض بی‌طرفی، اوج گرفت و سال‌های سختی پیش روی ملت قرار داده شد. این شرایط نامطلوب همراه با آرزوهایی که ایرانیان پیش از آغاز جنگ به دنبال دستیابی به آن‌ها بودند، موجب شد که کنفرانس صلح، این امید را در دل وطن‌پرستان ایرانی به وجود آورد که از طریق آن بتوانند بر مشکلات به وجود آمده در نتیجه جنگ، غلبه کرده و به سوی آرزوهای خود که مهم‌ترین آن‌ها، استقلال از قدرت بیگانه و کسب جایگاه مناسب در امور بین‌الملل بود، پیش بروند؛ از این رو، شرکت در این کنفرانس، با اهمیت تلقی شد و نمایندگان ایران برای حضور در این مجمع بین‌المللی، تلاش بی‌وقفه‌ای را آغاز کردند، اما در نهایت، تلاش آنان با شکست روبه‌رو شد. دلایلی که موجب شکست ایرانیان در رسیدن به خواسته‌هایشان شد را می‌توان هم در داخل و هم در خارج از کشور جست‌وجو کرد. در عین حال باید نگرش نمایندگان ایرانی حاضر در محل کنفرانس را نیز واکاوی کنیم تا دریابیم که به چه اندازه از لحاظ درک واقعیت‌های بین‌المللی و تناسب با این واقعیت‌ها، هماهنگ عمل کرده‌اند. بر این اساس، ما با این پرسش که «دلایل ناکامی نمایندگان ایرانی حاضر در پاریس از راهیابی به کنفرانس و پیگیری منافع کشور چه بوده است؟» این حضور را بررسی و تشریح خواهیم کرد.

بنابراین، پس از بررسی پیشینه و روش پژوهش، ابتدا شرح مختصری از

وضعیت کشور در برهه مورد نظر و دلایل اعزام هیئت دیپلماتیک ایران به پاریس را توضیح داده و سپس شرح و تحلیلی بر عملکرد این هیئت خواهیم داشت.

۱. پیشینه پژوهش

کنفرانس صلح ورسای به این سبب که دروازه ورود به روابط بین‌المللی جدید بوده و محل تولد ایده‌های بین‌المللی همچون جامعه ملل است، دارای اهمیت فراوانی است. تلاش ایران برای شرکت در این کنفرانس، نشانه‌ای از تحول فکر ایرانی برای حضور در روابط بین‌المللی و یافتن جایگاهی شایسته است. هرچند این تلاش در سال‌های پیش از آن با حضور در سازمان‌های تخصصی بین‌المللی شکل گرفته بود، اما اوج آن، به کنفرانس صلح و جامعه ملل بازمی‌گردد؛ بنابراین، تلاش نمایندگان ایرانی برای یافتن مجالی در راستای احقاق حقوق ملت خود، نشانگر اهمیت یافتن جهان و روابط بین‌الملل برای ایرانیان است. درباره این موضوع و حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس، دو نوع منبع وجود دارد؛ نخست منابعی که به بررسی تاریخ معاصر ایران و یا تاریخ یک برهه یا موضوع خاص پرداخته‌اند و گذری هم به کنفرانس صلح و حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس داشته‌اند و دوم، منابعی که به قلم خود نمایندگان حاضر در این کنفرانس و یا مقامات مربوطه در آن برهه به صورت خاطرات یا یادداشت و... نگاشته شده‌اند. در دسته نخست که بیشتر حالت پژوهش دارند، کتاب‌های فراوانی را می‌توان نام برد. *عبدالرضا هوشنگ مهدوی* در کتاب «تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم» (۱۳۷۵)، مروری بر حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح داشته است. همچنین، *سید جلال‌الدین مدنی* در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجاریه» (۱۳۸۶)، در قالب بررسی کلی تاریخ معاصر ایران، نگاهی نیز به این مقوله داشته است. در یکی از بخش‌های پایانی کتاب «انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول» (۱۳۹۰) به قلم *محمدقلی مجد* نیز در این باره بررسی‌هایی انجام شده است. *فریدون زند* در ابتدای کتاب «ایران و جامعه ملل» (۱۳۷۷) به‌عنوان مقدمه چگونگی ورود ایران به این سازمان، در مورد عملکرد و مشکلات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، بررسی ارزشمندی

انجام داده است، اما همان‌گونه که گفته شد، بحث اصلی کتاب، موضوع ایران در جامعه ملل است. نمونه‌های بسیار دیگری از این دست وجود دارد، اما بسیاری از این پژوهش‌ها، با وجود کامل و مفید بودن، به صورت تخصصی نگاه ویژه‌ای به موضوع مورد نظر این پژوهش نداشته‌اند.

کتاب «آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس»، به کوشش کاوه بیات و رضا آذرشهری (۱۳۹۲)، نگرش متفاوت‌تری دارد. این کتاب به گونه‌ای ویژه‌تر به حضور نمایندگان ایران در این کنفرانس پرداخته و با بررسی اسناد موجود در این زمینه، پژوهش مناسبی در این مورد انجام داده است؛ با این حال، با وجود روش خاص استنادی کتاب که آن را ارزشمند کرده است، فضای تحلیلی آن بسیار اندک است. دسته دوم از کتاب‌ها، مربوط به خاطرات افراد حاضر در کنفرانس صلح است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، کتاب «یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس»، به کوشش محمدافشین وفایی و پژمان فیروزبخش (۱۳۹۴) است که خاطرات دوره حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح را به طور کامل، نگاشته است. همچنین در کتاب «سیاست‌نامه ذکاءالملک» که ایرج افشار و هرمز همایون‌پور (۱۳۹۰) گردآوری کرده‌اند، مجموعه نامه‌ها و سخنرانی‌هایی در مورد کنفرانس صلح وجود دارد. باقر کاظمی، یکی از سیاستمداران وقت، نیز در یادداشت‌های روزانه خود که در کتابی با عنوان «یادداشت‌هایی از زندگی باقر کاظمی» (۱۳۹۰) چاپ شده است، گذری به اخبار رسیده از عملکرد نمایندگان ایران در پاریس داشته و تحلیل‌هایی در این باره نوشته است. از این نوع نوشته‌ها، موارد فراوانی وجود دارد، اما واقعیت این است که در دسته نخست، بحث تخصصی درباره موضوع عملکرد نمایندگان ایران به صورت جزئی از یک کل که بررسی کل تاریخ معاصر و یا یک دوره آن بوده، انجام شده است و تقریباً دسته‌بندی خاصی مشاهده نمی‌شود. در دسته دوم نیز به دلیل خاطره‌نویسی و یادداشت‌نگاری، به نظر می‌رسد که جای تحلیل در نوشته‌ها خالی است؛ از این رو، این پژوهش سعی دارد با نگاهی تحلیلی و با بررسی اسناد موجود و منابع ذکرشده، این کاستی‌ها را تا حدودی برطرف کرده و با ارائه یک دسته‌بندی و تقسیم‌بندی مناسب، موضوع پژوهش را به صورت خاص و ویژه، بررسی کند.

۲. روش پژوهش

این پژوهش با بررسی اسناد موجود در زمینه موضوع، و با استناد به خاطرات و یادداشت‌های منتشرشده از سوی نمایندگان حاضر در کنفرانس صلح که خود، ارزش اسنادی دارد، سعی کرده است با نگاهی تحلیلی، عملکرد نمایندگان ایران را در ورسای واکاوی کند. با توجه به اینکه مجموعه اسناد و کتاب‌های یادشده، مبنای اصلی پژوهش بوده‌اند، بنابراین، این پژوهش با شیوه‌ای تحلیلی-توصیفی و با روش اسنادی-کتابخانه‌ای، درصدد بررسی موضوع خواهد بود.

۳. ایران و کنفرانس صلح: شرایط و چرایی اعزام هیئت دیپلماتیک به فرانسه

در طول جنگ جهانی اول، با وجود اینکه ایران، اعلام بی‌طرفی کرده بود، کشورهای درگیر به این بی‌طرفی احترام نگذاشتند و متفقین (روسیه و انگلیس) همه‌امور مملکتی را زیر کنترل خود درآوردند. همین امر، سیاست‌مداران ایران را در مورد استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور پس از جنگ اول جهانی، نگران کرد؛ از این رو، اولویت اساسی ایران پس از پایان جنگ، این بود که بتواند در نظام بین‌الملل به‌عنوان یک دولت مستقل شناخته شود و از اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ که ممکن بود به بهانه‌های مختلف (از جمله ضعف و ناتوانی ایران در اداره امور خود) ایران را زیر کنترل خود درآورند، مصون بماند (مدنی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۶۷). در واقع، نقض بی‌طرفی ایران از سوی متفقین، نشان داد که ممکن است آنان در مرحله تصمیم‌گیری در مورد آینده ایران نیز به خواسته‌های دولت ایران بی‌توجه باشند. واقعیت این بود که خسارت‌هایی که این نقض بی‌طرفی برای جامعه ایران در پی داشت، بیشتر از خسارت‌های واردآمده بر تعدادی از کشورهایی بود که به‌طور مستقیم در جنگ دخالت فعال داشتند (باست، ۱۳۷۸: ۵۰). دو نگرانی مهم دیگر دولتمردان ایرانی، یکی تغییر جغرافیای سیاسی جهان به‌ویژه در منطقه خاورمیانه در نتیجه تجزیه قلمرو امپراتوری عثمانی و دیگری فروپاشی امپراتوری تزاری و یک‌تاز شدن انگلیسی‌ها در صحنه سیاسی خاورمیانه و ایران بود (ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). در چنین شرایطی بود که ایرانیان تحصیلکرده و دنیادیده بر آن شدند که دولت را به اعزام هیئتی به فرانسه و شرکت در کنفرانس صلح، ترغیب کنند، تا این

نخستین گام برای ورود به عرصه روابط بین‌الملل و درآمدن کشور از پوسته انفعالی خویش باشد. از جمله این افراد، صمدخان ممتازالسلطنه، سفیر ایران در فرانسه و علیقلی نبیل‌الدوله، کاردار ایران در آمریکا بودند که دولت را برای شرکت در کنفرانس و درخواست کمک از آمریکا تشویق می‌کردند (نصیری مقدم، ۱۳۷۴: ۵۶۷، ۵۶۸). جان کالدول، وزیرمختار آمریکا در تهران، تلاش و علاقه ایرانی‌ها به حضور در کنفرانس را در گزارشی این‌گونه بیان کرده است: «اینک که جنگ پایان گرفته است، ایرانی‌ها به حضور در کنفرانس صلح، علاقه زیادی نشان می‌دهند و تمام احزاب و گروه‌ها در این مورد، هم‌فکر هستند که ایران باید در کنفرانس شرکت کند و ادعای خود برای این مشارکت را چنین توجیه می‌کنند که ایران اگرچه در جنگ بی‌طرفی اختیار کرد، با این حال، در اثر جنگ، متحمل مصیبت‌های فراوانی شد؛ خاک آن از سوی نیروهای مسلح سه کشور متخاصم، مورد تجاوز قرار گرفت و در موارد مختلف، درگیری‌ها در عمل، در قلمرو آن رخ داد... آن‌ها مایلند در کنفرانس صلح از پشتیبانی قدرت قوی و بی‌طرفی مانند آمریکا بهره‌مند شوند» (Paper Relating to..., 1919: 257). آن‌گونه که از این گزارش برمی‌آید و براساس اسناد تاریخی دیگر، مهم‌ترین استدلال ایرانیان برای محقق دانستن خود برای شرکت در کنفرانس صلح، نقض آشکار بی‌طرفی و خسارت‌ها و آسیب‌های فراوان ناشی از این امر بود که البته بیراه هم نبود؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از دولت‌های خارجی و سفیران کشورها در ایران به این موضوع اذعان داشتند و حتی در پیشنهادهای مقدماتی هم که آمریکا برای کنفرانس صلح پاریس تنظیم کرده بود، دو کشور بی‌طرف ایران و لوکزامبورگ را که بی‌طرفی آن‌ها نقض شده بود، به‌عنوان دو شرکت‌کننده احتمالی، در نظر گرفته بودند (Paper Relating to..., 1919: 363). در چنین شرایطی، ایران بدون آنکه دعوت‌نامه رسمی از کنفرانس دریافت کند، به‌فکر شرکت در آن افتاد و دولت وثوق‌الدوله پس از تعیین نمایندگان برای اعزام به پاریس، کمیسیونی را به‌نام «کمیسیون تعیین مقاصد و آمال ایران» تشکیل داد که وظیفه‌اش، بررسی و تحلیل خواسته‌های ایران و تهیه اسناد موجه برای این خواسته‌ها بود (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: سند ۲۱۷). با پایان کار این کمیسیون، هیئت برگزیده در هفدهم دسامبر ۱۹۱۸، راهی پاریس شد. اعضای این هیئت عبارت بودند از: علی‌قلی‌خان

انصاری (مشاورالممالک-وزیر امور خارجه و رئیس هیئت اعزامی)، میرزا حسین خان علا (معین الوزرا)، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک- رئیس دیوان عالی کشور)، انتظام الملک (رئیس دفتر وزارت امور خارجه)، عبدالحسین خان (پسر مشاور و متصدی حفظ مدارک و اسناد هیئت اعزامی)، و آدولف پرنی (مستشار فرانسوی و مشاور حقوقی ایران).

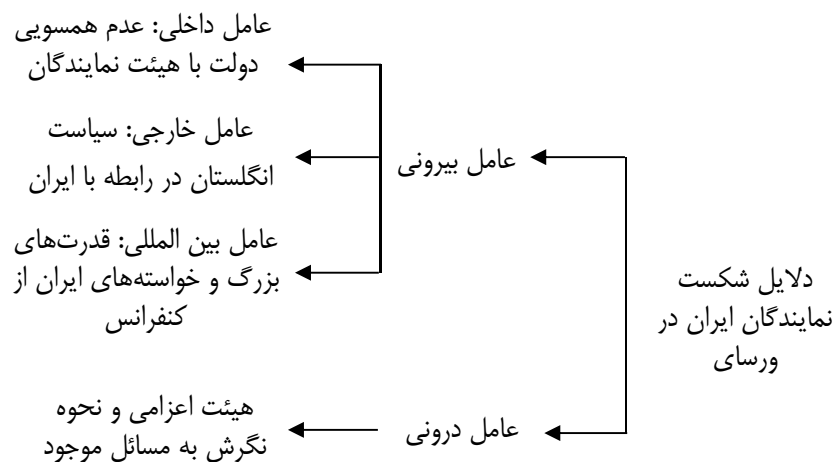
دستورکارهای این هیئت به شرح زیر بود: ۱) طرح مطالبات و دعاوی مالی ایران از کشورهای متخاصم به علت خسارت ناشی از اشغال نظامی کشور در طول جنگ؛ ۲) طرح دعاوی ارضی ایران؛ ۳) استخدام مستشاران خارجی برای اصلاح دوایر دولتی ایران از فرانسه و آمریکا (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۲: ۱۷۱). نمایندگان ایران در ژانویه ۱۹۱۹، پنج روز پس از شروع به کار کنفرانس، وارد پاریس شده و به محض ورود، تلاش خود را آغاز کردند، اما در تمام مدت نه چندان کوتاه حضورشان در پاریس، با وجود دیدارهای فراوان با مقامات خارجی و گرفتن قول همکاری برای شرکت در کنفرانس، نتوانستند موفقیتی به دست آورند. در واقع، نمایندگان ایران که به امید حضور در کنفرانس و بازپس گیری حق کشور به فرانسه رفتند، نه تنها به کنفرانس دعوت نشدند، بلکه حتی اجازه صحبت کردن درباره مسائل مربوط به ایران نیز به آنها داده نشد و در نهایت، با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، در عمل، مأموریت آنها با شکست روبه رو شد. دلایل ناموفق بودن این هیئت در پاریس، نیاز به بررسی بیشتری دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. دلایل ناموفق بودن هیئت ایرانی در راهیابی به کنفرانس صلح ورسای

نمایندگان ایران تقریباً در تمام مدت برگزاری کنفرانس صلح، در پاریس ماندند و حتی در برهه‌ای از زمان، در شرایط سخت مالی به فعالیت خود ادامه دادند تا شاید امیدی برای راهیابی به کنفرانس و گرفتن حق کشور پیدا شود، اما در نهایت، تلاش آنها راه به جایی نبرد. در این میان، هر یک از تحلیل‌گران مختلف، یک عامل مشخص را در شکست هیئت ایرانی، مؤثر دانسته و آن را برجسته کرده‌اند. در اینجا سعی شده است مجموع عوامل مؤثر بر عملکرد هیئت دیپلماتیک کشور در پاریس، شناسایی و تحلیل شود. در همین راستا، ۴ عامل، بررسی شده‌اند که عبارتند از:

عامل داخلی، عامل خارجی، عامل بین‌المللی و نحوه نگرش تیم دیپلماسی کشور به مسائل جهانی موجود. در این میان، سه عامل نخست، به‌عنوان عوامل شرایطساز و تحمیل‌شده به هیئت دیپلماتیک و عامل چهارم، کاستی‌های خود هیئت نمایندگی را بازگو خواهد کرد؛ بنابراین، سه عامل نخست را می‌توان به‌عنوان دلایل بیرونی و عامل چهارم را به‌عنوان دلیل درونی شکست هیئت در قالب نمودار زیر به‌تصویر کشید.

نمودار شماره (۱). عوامل شکست هیئت دیپلماتیک ایران در کنفرانس صلح ورسای



۴-۱. عامل داخلی: ناهم‌سویی دولت با هیئت نمایندگان

ایران پس از پایان جنگ، سیاست‌های متفاوتی را در پیش گرفت. وجود رجال سیاسی با انگیزه‌ها و گرایش‌های سیاسی متفاوت تا حدودی زمینه سردرگمی را در سیاست خارجی ایجاد کرده بود. در مراحل اولیه، این نظر نزد دولتمردان ایرانی غالب بود که از طریق مراوده با آمریکا و فرانسه، زمینه حضور هیئت ایرانی در کنفرانس فراهم شود و با توجه به اینکه به‌رغم اعلام بی‌طرفی، مرزهای شمالی، غربی، و جنوبی ایران بارها مورد تجاوز دولت‌های محور و متفق قرار گرفت، نماینده رسمی در کنفرانس داشته باشد و از منافع خود دفاع کند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۴). هیئت اعزامی به پاریس با این دیدگاه، فعالیت خود را آغاز کردند و به‌دنبال این بودند که با وارد کردن قدرت‌های دیگر به صحنه سیاسی و اقتصادی

کشور، جلوی یکه‌تازی انگلستان را در غیاب روسیه بگیرند. کالدول این دیدگاه را در گزارشی به دولت متبوعش چنین شرح می‌دهد: «بسیاری از ایرانی‌ها احساس می‌کنند، اکنون که دست‌کم فعلاً روسیه ابهت گذشته را ندارد، اگر انگلیس یکه‌تاز میدان شود، وضعیت آن‌ها بدتر خواهد شد... و هراس دارند که انگلیس، کشور را ببلعد و کشور مستقلی به نام ایران باقی نگذارد» (کالدول، ۱۹۱۸: ش ۴۶۴). بدون شک این دیدگاه، مورد قبول مقامات بریتانیایی نبود و درعین حال مخالفانی در داخل کشور داشت که معتقد بودند، تنها راه نجات ایران از مسیر انگلستان می‌گذرد. بزرگ‌ترین معتقد به این نظر، وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای وقت بود که البته با وجود اعتقاد به همکاری کامل با انگلستان، هرگز به وضوح نظر خود را بیان نکرد و مقصود خود را از طریق دیگری دنبال کرد که در نهایت به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان و شکست مأموریت هیئت دیپلماتیک انجامید. براساس همین اختلاف نظر است که برخی مورخان بر این نظرند که وثوق، مشاورالممالک را به سمت نماینده به کنفرانس صلح فرستاد تا از شر او ایمن باشد (اسکندری، ۱۳۶۱: ۱۱۸) درحقیقت وی با این کار دو حرکت مهم انجام داد؛ نخست، وانمود کرد که با اعزام نماینده‌ای به کنفرانس صلح، موافق است و دوم اینکه خود را از شر مشاورالممالک به‌عنوان تنها مخالف مهم خود در هیئت دولت راحت کرد (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۷). این اتفاق هنگامی که متوجه شویم که مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ پیش از اعزام هیئت به پاریس و آن‌هم به صورت محرمانه آغاز شده بود، قابل فهم‌تر می‌شود. در بیانیه قرارداد، این عبارت آمده بود که: «به‌دنبال ۹ ماه مذاکراتی که بین دولتین جریان داشت...» (parliamentary paper, 1919) و این جمله نشان می‌دهد که تاریخ مذاکرات، حدود دو ماه پیش از اعزام هیئت نمایندگی به پاریس بوده است. در زمان حضور هیئت در پاریس نیز این اختلاف نظر به دو شکل قابل مشاهده است؛ نخست، اختلاف مواضع و سیاست‌های دولت با گروه نمایندگان اعزامی که در تلگراف‌های فرستاده شده از سوی دو طرف، مشهود است و دوم، بی‌توجهی به احوال هیئت و معلق و بی‌خبر گذاشتن آنان که به تعبیر برخی، وقت‌کشی به نفع قرارداد ۱۹۱۹ بوده است. در مورد اختلاف مواضع، نمونه‌های بسیاری را می‌توان مطرح کرد. حتی مشاور در یادداشت‌های روزانه‌اش، ریشه این اختلاف را به پیش از سفر هیئت

مربوط دانسته و چنین می نویسد: «همین که مأموریت من قطعی شد، اطلاع حاصل کردم که مجمعی در تهران که معلوم است هم‌داستان‌های کی‌ها هستند، تشکیل یافته و مخصوصاً در جلسه‌ای که به ریاست (س.م) و منشی‌گری (ن) انعقاد یافته، در دو مسئله تصمیم قطعی نمودند؛ اولاً ایران در تحت حمایت انگلیس واقع شود و ثانیاً از مسافرت من ولو به اعدام، ممانعت نمایند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۲۶۹) آنچه واضح است، وی دست‌ان و ثوق را پشت پرده این ماجرا ندانسته و با اتکا به حمایت دولت، مأموریت خود را آغاز می‌کند. فروغی نیز در یکی از نامه‌های خود به حکیم‌الملک چنین می‌نویسد: «در طهران در جلسه هیئت وزرا، مخصوصاً گفت‌وگو و مباحثه از استخدام مستخدمین خارجی و استعانت از دول خارجی کرده بودیم و هیئت دولت و شخص رئیس‌الوزرا (وثوق‌الدوله)، صریحاً به ما امر دادند که در پاریس درصدد حصول این مقصود برآییم و مخصوصاً گفت‌وگو شد از اینکه مستخدمین را باید از فرانسه و آمریکا استخدام کنیم... وقتی به پاریس رسیدیم، دیدیم قبلاً تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسیده که تحقیق کنید ببینید آمریکا چه اندازه حاضر است به ما مساعدت کند. این تلگراف هم مؤید افکاری بود که از طهران همراه خود آورده بودیم» (افشار، ۱۳۹۰: ۶۷). اما گذر زمان نشان می‌دهد که این اتکا، قابل‌اطمینان نبوده و اختلاف‌نظرها در تمام مدت مأموریت، وجود داشته است؛ به‌عنوان مثال، مشاورالممالک در یکی از تلگراف‌هایش به وثوق‌الدوله در مورد دادن امتیاز به دیگر کشورها چنین می‌نویسد: «فعالاً دادن هیچ امتیازی یا دادن حق ترجیح، صلاح نیست... اعطای هر امتیازی هرچه باشد، برخلاف مصالح مملکت و اسباب عدم پیشرفت مقاصد است... تصور می‌کنم هر امتیازی به هر دولتی داده شود، خاتمه دادن به مأموریت این مسیون خواهد بود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۹۹). بدون‌شک، منظور اصلی وی از «هر دولتی»، انگلستان بوده است، چون در این زمان هیئت، متوجه مذاکرات دولت با این کشور شده بود. در این شرایط، پاسخ وثوق‌الدوله به وی، میزان اختلاف نگرش‌ها را به‌وضوح نشان می‌دهد: «عقیده خودم را صریحاً عرض می‌کنم؛ به‌عقیده من باید سعی کرد مساعدت حقیقی و معنوی انگلیس‌ها را بدون اینکه قیومیت و احتمالاتی که به آن اشاره فرمودید، پیش بیاید تحصیل کرد، زیرا بدون آن، موفقیت در اداره مملکت... فوق‌العاده مشکل است»

(اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۲۵). عبدالحسین مسعود انصاری، منشی هیئت و پسر مشاورالممالک نیز با ذکر دیدگاه وثوق در این تلگراف، اختلاف نظر هیئت با آن را چنین بازگو می‌کند: «پدرم و همکاران او با این برخورد، زیاد موافق نبودند. آن‌ها می‌گفتند که برای تضمین استقلال و تمامیت ایران، یعنی استقلال واقعی نه استقلالی که تنها روی کاغذ نوشته شده باشد، باید تهور و شهادت به خرج داد و از قدرتی مثل آمریکا به نفع ایران استفاده نمود» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۵). این اختلاف مواضع در عملکرد نیز مشخص بود؛ برای مثال، در مذاکرات و مکاتبات با فرانسه، وثوق‌الدوله تنها به تبریک در پیروزی اکتفا می‌کرد، ولی مشاورالممالک به‌طور علنی، درخواست حمایت فرانسه برای حضور هیئت ایرانی در کنفرانس را مطرح می‌ساخت (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۶). با وجود این، مشاورالممالک حتی در یکی از تلگراف‌هایش به وثوق، ضمن اشاره به اهمیت بهره‌برداری ایران از فرصت پیش‌آمده چنین تقاضایی دارد: «خیلی لازم است در این موقع که تجدید آن گویا قرن‌ها وقت بخواهد، ما وزرا، پلیتیک خصوصی را موقتاً ترک کرده، با حضرت اشرف در نجات این کشتی شکسته متفقاً کار کنیم (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۰۳)، اما وثوق در پاسخ، وی را به غفلت از اوضاع داخلی و عمومی اطراف مملکت متهم کرده و چنین می‌گوید: «متأسفانه ما نمی‌توانیم از مساعدت آن‌ها (انگلستان) مستغنی باشیم... از اول به جنابعالی و بعضی از اعضای هیئت، سوءظن داشتند و به‌همین جهت، من نیز از موفقیت مأموریت جنابعالی نگران بودم... صریح عرض کنم از هر نوع بی‌احتیاطی، اجتناب بفرمایید...» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۴). پاسخ مشاور به این تلگراف، حاوی استعفای وی و نشانگر اختلاف‌های عمیق دولت و هیئت است: «اگر گفته‌ام در این موقع نباید به هیچ دولتی امتیازی داده شود، نمی‌خواستم دولتی که می‌خواهد قیومیت ایران را تحصیل کند، دلایل تازه برای حصول به مقصود به‌دست بیاورد... در موقع حرکت از طهران، تمام مشکلات را در پیش چشم داشته، یکی از امیدواری‌های بزرگ بنده تقویت معظم‌له (وثوق‌الدوله) بود. حالا متأسفانه می‌بینم ایشان به معاندین و مغرضین بیش از بنده اعتماد می‌فرمایند... بنده هم خودخواه نیستم که به‌واسطه این پیشامد ناگوار، لطمه به مملکت وارد آورم، از حضورشان استدعا دارم، تعقیب

اقدامات میسیون را به هرکس مایل هستند، محول فرمایند» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۱). هرچند این استعفا پذیرفته نشد، اما در ادامه، این اختلاف نظرها با بی‌توجهی و کمک نکردن دولت به هیئت و معلق نگهداشتن آن همراه شد. فروغی این وضعیت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «از آقای رئیس‌الوزرا تلگرافی رسید که بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی نکنید و مملکت را به مخاطره نیندازید... دست و دل ما سرد شد. سر جای خود نشستیم، منتظر دستورالعمل شدیم... و پی‌درپی تقاضا و التماس کردیم که ما را هم از اوضاع طهران و ایران مسبوق کنید و پلتیک دولت را برای ما روشن سازید و تکلیف ما را معین کنید که چه باید بکنیم... و حاصل کلام اینکه امروز که شش‌ماه می‌گذرد که ما از طهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم، بکلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند، بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل به ما نرسیده... استعفا می‌کنیم، قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطلیم و نسیه می‌خوریم» (افشار، ۱۳۹۰: ۶۸).

این نوشته‌ها به‌خوبی ناهمسویی دولت را با هیئت دیپلماتیک نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاور در تلگراف‌هایی اشاره می‌کند، این روال از چشم دولت‌های خارجی دور نمانده بود؛ برای مثال، در یکی از تلگراف‌ها چنین آمده است: «در صورتی که در لندن و پاریس می‌گویند، بین دولت و هیئت، موافقت نیست و مضمون تلگرافات حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا را دیگران زودتر از من اینجا می‌دانند، نباید منتظر بود از هیئت کاری پیشرفت کند». (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۱۷). وی در جای دیگری ضمن گلایه دوباره از بی‌تکلیفی هیئت می‌گوید: «تصدیق می‌فرمایید که این بی‌تکلیفی چقدر مضر مصالح مملکت و مانع پیشرفت مقاصد هیئت است» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۰۹). شرایط هیئت حتی از این هم بدتر شد؛ به‌گونه‌ای که مشاور بر این نظر بود که: «یکی از نقشه‌های بعضی‌ها این است که از راه گرسنگی، اسباب افتضاح هیئت را فراهم کنند. از قراین هم گویا صحت داشته باشد، زیرا دلیل ندارد، پولی که یک ماه قبل تلگراف می‌فرمایید به بانک پرداخت شده، تا حال نرسد» (اسناد وزارت امور

خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۵۰).

هرچند اسناد دیگری نیز در این مورد وجود دارد، اما همین چند مورد نیز به خوبی گویای عدم همکاری و کمک دولت به اهداف هیئت اعزامی بود. دولت قصد داشت قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان امضا کند و قرار بود هنگامی که قرارداد امضا شد، به مشاور الممالک انصاری، رئیس هیئت اعزامی به کنفرانس صلح، اطلاع داده شود که مأموریت او پایان یافته و به این ترتیب او را در برابر عمل انجام شده قرار دهند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۶۹). رونالدشی این وضعیت را این گونه شرح می‌دهد: «هیئت ایرانی به پاریس آمد، شجاعانه ولی بی حاصل بر در کنفرانس کوفت؛ ناامید از هرگونه موفقیتی که ممکن بود در این جهت نصیبشان شود... در تهران، حکومت انگلوفیل تحت ریاست وثوق الدوله، سیاست‌مداری برجسته، با نظریه‌هایی محافظه‌کارانه قدرت را در دست داشت... مذاکرات با موفقیت دلگرم‌کننده‌ای ادامه داشت تا آن حد که در اوایل اوت، لرد کرزن به کابینه گزارش کرد که در مورد قرارداد، توافق حاصل شده است. مفاد قرارداد چند روز بعد منتشر شد» (Ronaldshay, 1927: 217).

وثوق پیش از انتشار قرارداد و برای امضای آن، مشاور را از کار برکنار کرده و پست وزارت امور خارجه را به نصرت‌الدوله فیروز سپرد. به اعتقاد فرخ، نصرت‌الدوله را از این جهت وزیر امور خارجه کردند تا بدون کوچک‌ترین دردسر، دستورات ارباب در مورد قرارداد ۱۹۱۹ اجرا شود (فرخ، ۱۳۴۷: ۵۲). به هر حال، پس از روشن شدن موضوع قرارداد بود که اعضای هیئت متوجه شدند که به چه دلیل ماه‌ها در پاریس، بدون تعیین تکلیف، معطل شدند. فروغی در این زمینه بیان می‌کند: «امروز تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسید، مبنی بر اینکه قرارداد با انگلیسی‌ها تمام و امضا شد... چشم حضرات روشن. آخر، کار خودشان را کردند و این اندازه وقاحت و بی‌پروایی هم تصور نمی‌رفت در انسان موجود شود... با بی‌حسی ملت و بی‌حیایی رجال مملکت، افتادن ایران در چنگ انگلیس، حتمی بود. ما هم البته کاری نمی‌توانستیم بکنیم، چون نماینده واقعی ایران نبودیم» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۹۲).

با علنی شدن قرارداد اگر شبهه‌ای هم در مورد کمک نکردن دولت به هیئت اعزامی وجود داشت، تبدیل به یقین شد. باقر کاظمی در یادداشت‌های خود از

وضعیت آن دوره چنین می‌نویسد: «از انتشار این قرارداد، تمام نکات سری عدم مساعدت دولت به مسیون ایران در پاریس واضح و معلوم شد اشتهاراتی که از چندی قبل بین مردم بود، صحت داشته است» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۴۹۱) و این به آن معنا است که عدم حمایت هیئت از سوی دولت برای همگان به‌روشنی اثبات شده بود.

۲-۴. عامل خارجی: سیاست انگلستان در مورد ایران

در واپسین ماه‌های سال ۱۹۱۸، نگرانی عمده انگلستان در ایران این بود که چگونه دستاوردهای دوران جنگ را حفظ کند. این مسئله در این دو پرسش مربوط به هم خلاصه می‌شد که «برای حفظ نفوذ انگلستان در ایران چه باید کرد؟» و «چگونه می‌توان ممتاز و منحصر بودن موقعیت انگلستان را در ایران تضمین کرد؟» برای پرسش نخست، پاسخ‌های روشنی وجود نداشت، اما پاسخ پرسش دوم به‌طور فزاینده‌ای در این خلاصه می‌شد که باید ایران را از نظر سیاسی به‌انزوا کشانید. منظور از به‌انزوا کشاندن، جلوگیری از مسائلی مانند استخدام اتباع خارجی در ایران و دستیابی به اطمینان از این امر بود که در کنفرانس صلح، تصمیم‌هایی گرفته نشود که به زیان انگلستان باشد (اولسون، ۱۳۸۰: ۳۷۷). اهمیت ایران برای انگلستان دو جنبه اساسی داشت؛ یکی نفت و دیگری، مراقبت از منافع این کشور در هندوستان. به همین دلیل، هرچند شرایط زمان پس از جنگ به‌سبب وحشت ناشی از شروع یک فاجعه دیگر و نیز تحت تأثیر اندیشه‌های آمریکا و شخص ویلسون، به‌سوی آرمان‌گرایی گرایش یافته بود، اما ساده‌انگارانه است که بپذیریم انگلستان، منافع گسترده خود را در دو حوزه یادشده، رها کند و همسو با جریان آرمان‌گرایی حاکم گام بردارد. ساده‌ترین راه این بود که ظاهر امر را حفظ کرده و در باطن، با استفاده از رهیافت‌های رئالیستی، همچنان منافع خویش را حفظ کند. بر این اساس، دو نوع طرز تفکر در سیستم سیاست خارجی انگلستان وجود داشت؛ نخست، گروه لرد کرزن، سرچارلز مارلینگ و سرپرسی کاکس بودند که نماینده سیاست رسمی دولت بریتانیا به‌شمار می‌آمدند و دیگری، حکومت هند انگلیس، شامل ادوین مونتگگ، وزیر امور هندوستان، ویسکونت چلمسفورد، نایب‌السلطنه هندوستان و نیز سروینستون چرچیل، وزیر خزانه‌داری

بریتانیا که عمدتاً تیم صاحبان سرمایه و یهودیان بودند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۹). گروه اخیر، سیاستی دلجویانه داشت؛ به عبارتی اهداف امپریالیستی خود را در لفافه‌ای از عوام‌فریبی پنهان می‌کرد. اعضای این گروه بر این باور بودند که کرزن حق ندارد از جیب حکومت هند و مالیات‌دهندگان انگلیس برای ایران خرج کند. آنان به دنبال استقرار دولتی در ایران بودند که ظاهری ملی داشته باشد و با دعوای خاص خود با پول مردم ایران، امنیت هند را تضمین کند و راه سرمایه‌گذاری امن شرکت‌های بزرگ را در ایران هموار سازد. از نظر آن‌ها در فضای فعلی که ایرانیان به شدت ضدانگلیسی شده‌اند، صرف قول و قرار برای حفظ تمامیت ارضی ایران نمی‌تواند مفید باشد و باید به هر نحو ممکن، افکار عمومی ایران را به نفع بریتانیا جهت داد؛ از این رو این گروه با هیئت اعزامی ایران به کنفرانس که همگی افرادی ملی‌گرا بودند، همسوتر بود (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۶۱-۴۵۶)، اما روش کرزن و کاکس، روش خشک و خشنی بود. آن‌ها با رشوه، رجال سیاسی ایران را می‌خریدند و اهداف سیاسی و اقتصادی دولت متبوع خود را پیش می‌بردند. در واقع، برخلاف گروه پیشین که طرفدار عوام‌فریبی و تحریک احساسات ملی ایرانیان بودند، این گروه سیاست خود را در مورد خواص و افراد رده‌بالای حکومتی اجرا می‌کردند و توجهی به احساسات مردمی نداشتند. کرزن برای تسلط کشورش بر ایران، سیاست منزوی کردن ایران را در کنفرانس صلح طراحی کرد و بر این نظر بود که باید رجال ایرانی را متقاعد کرد که دولت انگلستان می‌تواند مشکلات ایران را حل و فصل کند و نیازی به مراجعه به کنفرانس صلح نیست (Minutes of Foreign office Meeting, 1919). در همین راستا حتی یکی از اعضای وزارت امور خارجه انگلستان به مشاور الممالک گفته بود که ایران باید راه نجات خود را در انگلستان بجوید، نه ورسای که محل کنفرانس است (Fatemi, 1952: 16).

با تشکیل کمیته شرق به دستور لویید جرج، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، و برگزیدن کرزن به ریاست این کمیته، طرح احیای ایران، جزء مهمی از برنامه کمیته شد که موجب شد، نظریه‌های کرزن در مورد ایران، بر نظر گروه مقابل، برتری یابد (زندفرد، ۱۳۷۷: ۵۲). به این ترتیب، سیاست انگلستان در ایران، در عمل، به دست کسی افتاد که ایران برایش به خودی‌خود، رسمیتی نداشت، بلکه مهره‌ای بود که باید با آن سروکار داشت و باید با آن بازی کرد (Thornton, 1959: 178). در مقدمه

دستورالعمل محرمانه کمیته شرق در مورد ایران چنین آمده است: «سیاست دولت پادشاهی بریتانیا در کنفرانس صلح، مبتنی بر این اصل است که تا آنجاکه ممکن باشد، ایران را به عنوان یک کشور غیرمتحارب از همه گفت‌وگوهای کنفرانس، دور و جدا نگه داریم. هدف ما این است که دست‌های خود را برای سیاستی که پس از جنگ باید به طور مستقیم در ایران اعمال کنیم، باز نگه داریم؛ بدون آنکه قیومیت کشورهای دیگر شرکت‌کننده در کنفرانس را بر ایران بپذیریم» (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۶۲). در ادامه این سند، نوع برخورد انگلستان با ایرانیان نیز تشریح شده است: «به سرپرسی کاکس دستور داده شده است که از انجام هرگونه مذاکرات بیشتر درباره درخواست‌های ایران خودداری کند، ولی درعین حال ظاهراً به دولت ایران اطلاع دهد که دولت انگلستان از پیشنهادها و درخواست‌های دولت ایران که به کنفرانس صلح ارائه می‌کند، حمایت و پشتیبانی صمیمانه و جدی خواهد کرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۶۳). این مطالب، خط‌مشی اصلی انگلستان را در برابر حضور ایران در کنفرانس نشان می‌دهد. این بازی توسط انگلستان، به‌حدی خوب اجرا شد که سفیران کشورهای دیگر در ایران نیز آن را باور کردند؛ برای مثال، کالدول به کشور متبوعش، آمریکا چنین نوشت: «سیاست انگلیس در قبال ایران هم‌اینک مسلماً بسیار دوستانه است و به‌نظر می‌رسد که این کشور، بسیار مشتاق باشد که به‌هرنحو ممکن به ایران کمک کند و مطمئن هستم که در حال حاضر، ایران نباید هیچ ترسی از انگلیس داشته باشد»، اما وی در ادامه به نامعلوم بودن فرجام سیاست انگلیس در ایران نیز اشاره کرده است: «البته بعید نیست که در آینده، شرایطی پیش بیاید که انگلیس، خواسته یا ناخواسته، سیاست خود را در قبال ایران تغییر دهد و بخشی از سرزمین یا حتی درواقع، کل خاک این کشور را تحت حکومت خود درآورد» (کالدول به نقل از مجد، ۱۳۹۰: ۵۱۲، ۵۱۱).

براساس این سیاست، انگلستان ابتدا با پیشنهاد حضور ایران در کنفرانس صلح، موافقت کرده و حتی از این ایده، اعلام حمایت کرد. عبدالحسین انصاری، منشی هیئت اعزامی به کنفرانس، این حمایت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «وزیرمختار انگلیس در تهران به پدرم گفته بود، حفظ منافع ایران برای ما آسان است، ولی چون نمی‌خواهیم این‌طور جلوه کند که ایران در تحت حمایت انگلیس است، خوب

است که ایران در کنفرانس، نماینده داشته باشد». وی در ادامه بیان می‌کند: «این گفته‌ها با رفتارهای بعدی انگلستان نسبت به هیئت اعزامی، کاملاً مغایرت داشت و انگلیسی‌ها در اساس، با شرکت ما در کنفرانس مخالف بودند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۰). در تلگراف‌های رسیده از مشاورالممالک نیز این تناقض رفتاری انگلستان به روشنی به چشم می‌خورد. در یکی از تلگراف‌ها که اندکی پس از حضور هیئت در پاریس نگاشته شد، ابراز حمایت از سوی انگلیسی‌ها اعلام شده است: «دیروز، جمعه، وزیر خارجه انگلیس، بالفور، را ملاقات کردم، با ایران خیلی اظهار مساعدت می‌کند. گفتند مقصود ما این است که ایران، آزاد و قوی باشد و مذاکراتی که فیما بین وزیرمختار انگلیس و دولت ایران برای این مقصود جریان دارد، برطبق اطلاعاتی که اخیراً به من رسیده، خیلی امیدبخش است» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۰۹). اما پس از گذشت مدتی، اعلام نارضایتی از انگلستان در این تلگراف‌ها و گزارش‌ها به فراوانی به چشم می‌خورد؛ برای مثال، مشاورالممالک در تلگرافی دربارهٔ عدم پذیرش نماینده ایران در کنفرانس چنین می‌نویسد: «وزیر خارجه انگلیس جواب داده، درخصوص دولی که قطعاً باید شراکت داشته باشند، قبلاً تصمیم شده... ملاحظه می‌فرمایید این جواب با مراسله که نوشته شده و وعده مساعدت که داده‌اند، منافات دارد» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۳۷) و در جای دیگر چنین گزارش می‌دهد: «انگلیس‌ها از کارهای ایران، مسامحه را رویهٔ خود قرار داده‌اند. بعد از فرستادن لایحه اولی، دایر بر عضویت ایران در کنفرانس، وزیرخارجه فرانسه دو مرتبه مطلب را در مجلس طرح کرده و وزیر خارجه انگلیس، مذاکره را تعطیل و موکول به وقت دیگر نمود... ممکن است انگلیس‌ها در این خیال باشند که برطبق اصولی که برای مجمع ملل می‌خواهند اتخاذ نمایند، قیم ایران بشوند و ایران، مصر سی سال قبل شود» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷ق: ش ۱۳۴). این گونه مثال‌ها در اسناد و مکاتبات یادشده، بسیار است. فروغی نیز در یادداشت‌های خود از سفر پاریس، برداشت خود را از رفتار انگلیس چنین شرح داده است: «استنباط می‌شود، در طهران انگلیس‌ها می‌خواهند با دولت، کارها را تمام کنند و حتی الامکان، نگذارند مطلب ایران در کنفرانس بیاید» (فروغی، ۱۳۹۴: ۶۰). همچنین، وی در نامه‌ای که از پاریس به ابراهیم حکیم‌الملک نوشته، چنین آورده

است: «هرچه سعی کردیم به انگلیس‌ها نزدیک شویم و آن‌ها را رام کنیم، گفتند ما در طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عن‌قربیب نتیجه، حاصل می‌شود... استنباط، این است که انگلیسی‌ها، اوضاع طهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی، زیردست خودشان باشد، چون اوضاع دنیا و هیاهوهای ما در پاریس، طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید. می‌خواهند ایرانی‌ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به آن‌ها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در تهران انجام بگیرد و وجود ما مخل این مقصود است» (افشار و همایون‌پور، ۱۳۹۰: ۶۸). درحقیقت، این برداشت که به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره می‌کند، برداشت درستی از سیاست انگلستان در ایران است.

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، انگلستان در مورد ایران درصدد بود که مانع بین‌المللی شدن مسئله این کشور شود، از دخالت قدرت‌های دیگر، مانند فرانسه و آمریکا در مسائل ایران جلوگیری کند، در این کشور دولتی را سرپا ننگه دارد که حافظ منافع انگلیس باشد و خلاصه اینکه دست قدرت‌های دیگر را از رسیدن به هند و منابع نفتی ایران کوتاه کند (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۶). بر این اساس و طبق گفته فروغی، در شرایط آن زمان، درخواست مستقیم چنین مواردی نمی‌توانست برای انگلستان موفقیتی در پی داشته باشد؛ بنابراین، بهترین راه، همان سیاستی بود که در ظاهر از حضور ایران در کنفرانس، حمایت کرده و در نهان با حکومت انگلوفیل تهران، بنای یک قرارداد را بنهند که تمام مقاصد این کشور را به بهترین شکل ممکن دربر داشته باشد و پس از پایان کار، افکار عمومی ایران و جهان و نیز دولت‌های دیگر، در برابر عمل انجام‌شده قرار گیرند. این درحالی بود که هیئت اعزامی، هدفی غیر از این داشت. به نوشته انصاری: «ما نه تنها پای آمریکا، بلکه پای فرانسه و هر دولتی که حاضر بود به ما کمک فنی و مالی بنماید را می‌خواستیم به میان بکشیم تا زمینه‌های محکم‌تری برای حفظ استقلال ایران فراهم گردد. انگلیس‌ها متوجه این مسئله بودند و سعی و کوشش می‌کردند که اقدامات ما را در این زمینه خنثی و بلااثر بنمایند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۶)؛ بنابراین، واضح بود که انگلستان با این هیئت، همراهی نداشته و آن را بهانه‌ای برای تهدید ایران به قطع

هرگونه کمک، قرار دهد. این کشور حتی در این زمینه با کشورهای دیگر مذاکره کرده و آن‌ها را از کمک به ایران برحذر می‌داشت؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که وزیر امور خارجه آمریکا، رابرت لانسینگ در پی درخواست‌های مکرر نمایندگان ایران مبنی بر حمایت آمریکا، به بالفور، وزیر امور خارجه انگلستان گفت که اگر انگلستان موضوع ایران را در کنفرانس صلح مطرح نکند، ممکن است آمریکا در این کار پیش قدم شود، پاسخ شنید که آمریکایی‌ها باید بدانند که ایران، شکارگاه اختصاصی انگلستان است (Busch, 1976: 138). زیرا در این زمان، در نبود رقیبی مثل روسیه، جان‌مایه سیاست انگلستان این بود که کشور دیگری را به حیاط‌خلوت خود، راه ندهد و از دستیابی قدرت‌های دیگر به موقعیت ویژه در ایران، پیشگیری کند (Smith, 1973: 265, 266).

به‌طور کلی، خطوط سیاست خارجی انگلستان در مورد ایران، دور نگهداشتن قدرت‌های دیگر از این کشور بود تا خواسته‌های انگلیس به‌آسانی در رابطه با ایران تحقق یابد. کرزن و کاکس به‌خوبی این سیاست را اجرا کردند. ظاهر سیاست انگلستان در مورد ایران، ظاهری پرعطوفت و خواستار حضور ایران در کنفرانس صلح بود، اما باطن آن، یک سیاست رئالیستی بود که با انگاره‌های ماکیاولیستی، یعنی مجاز دانستن استفاده از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، ادغام شده بود. بر این اساس، ایران و ایرانی اهمیتی نداشت، بلکه وسیله‌ای بود برای اهداف بریتانیا در منطقه مورد نظر که این هدف به‌طور کامل با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، محقق می‌شد. در ادامه، انگلستان موفق شد با هدر دادن زمان و معطل و بی‌تکلیف گذاشتن هیئت ایرانی در پاریس و با همکاری دولت وثوق‌الدوله، این قرارداد را منعقد کرده و در نهایت، مأموریت مشاور الممالک را بی‌نتیجه بگذارد. نصرت‌الدوله که به‌جای مشاور الممالک به پاریس رهسپار شد نیز نتوانست نتیجه‌ای بهتر از وی بگیرد. سفر نصرت‌الدوله بر مبنای قولی بود که انگلیسی‌ها در فرایند انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به ایران داده بودند که برای بازگشت قسمتی از بین‌النهرین، قسمتی از شمال خراسان و قسمتی از شمال آذربایجان (قفقاز) به ایران تلاش خواهند کرد، ولی هیچ تلاشی نکردند (عاقلی، ۱۳۷۳: ۹۳)، و از آن پس، به هیچ‌یک از درخواست‌های وثوق‌الدوله در این زمینه نیز اعتنایی نشد. حتی درخواست‌های کسانی که به کمک‌های انگلستان

دل بسته بودند، به اندازه‌ای فروکاسته شد که در کنفرانس، تنها قطعنامه‌ای با این مضمون صادر شود که: «دعای ارضی ایران در ترکستان و ماوراءالنهر بر دلایلی محکم استوار است، ولی ترتیب اثر دادن به این دعای در حال حاضر مقدور نیست و باید به آینده موکول شود» (عاقلی، ۱۳۷۳: ۱۰۴) که این درخواست نیز از سوی نصرت‌الدوله تنها برای نجات قرارداد و دولت وثوق‌الدوله مطرح شد که با مخالفت فراوانی روبه‌رو شده بودند، اما در عمل، انگلستان هیچ توجهی به خواسته‌های آنان نکرد و به این ترتیب، این کشور در ناموفق بودن هیئت اعزامی به پاریس، نقش زیادی داشت.

۳-۴. عامل بین‌المللی: قدرت‌های بزرگ و خواسته‌های ایران از کنفرانس

پایان جنگ برای کشورهای پیروز، موقعیتی بود تا نظم نوین را براساس معیارهای خویش بنا نهند؛ این اتفاق قرار بود در کنفرانس صلح ورسای رخ دهد و جهان به سمت‌وسوی جدیدی پیش برود. از همان آغاز مذاکرات، دو جریان اساسی در ابراز نظریه‌ها آشکار شد؛ دیدگاه نخست، مربوط به ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا بود که در واقع در این دوره، سردمدار ایده آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل بود. از نظر او وقوع جنگ جهانی اول، خود دلیلی بر بطلان نظریه‌های واقع‌گرایان سیاسی بود، زیرا فرایند موازنه قوا، در نهایت، نتوانست صلح و ثبات را در جهان تداوم بخشد. از دیدگاه این آرمان‌گرایان، چاره‌پرهیز از جنگ، تقویت احساسات خوب و اخلاقیات و استفاده از ابزارهای حقوقی است. در مقابل دیدگاه‌های وی که صلح مبتنی بر لیبرالیسم را تشویق می‌کرد، کشورهایمانند فرانسه و انگلستان قرار داشتند که برخلاف آمریکا، در جنگ، آسیب‌های زیادی دیده بودند. این کشورها برای این کنفرانس دو نوع نقش قائل بودند؛ یکی به رسمیت شناختن فروپاشی نظم پیشین و دیگری، کسب سهم بیشتر از خرمن پیروزی. نقش نخست، عامل اتحاد، ولی دومی عامل تفرقه و جدایی بود، زیرا هریک از قدرت‌ها به کسب منافع بیشتر می‌اندیشیدند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۶۷-۲۶۵) و این منافع، عاملی بود که واقع‌گرایی را در لفافه‌ای علیه آرمان‌گرایی ویلسونی، زنده نگه می‌داشت.

از این رو سیاست این دولت‌ها در مورد دولت‌های بی‌طرف، به‌نوعی میان

آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، سرگردان بود. قضیه ایران نیز از این امر مستثنا نبود. سیاست انگلستان در مورد ایران، در بخش پیشین توضیح داده شد. این کشور به‌هیچ‌روی حاضر به گذشتن از منافع خویش در ایران نبود. روسیه نیز به‌دلیل وقوع انقلاب بلشویکی تا حدودی از وقایع، به‌دور و درگیر مسائل داخلی خویش شده بود. در این میان، فرانسه و آمریکا بودند که امیدی برای ایرانیان در جلب توجه کنفرانس به مصیبت‌های واردشده بر این کشور به‌شمار می‌آمدند. بر این اساس، اعضای هیئت ایرانی سعی کردند از طریق مشاوره با شخصیت‌های سیاسی دنیا، نظر هیئت‌رئیس کنفرانس را به مسائل ایران جلب کنند. آن‌ها توانستند با ریموند پوانکاره، نخست‌وزیر وقت فرانسه، پیشون، وزیر امور خارجه فرانسه، بالفور، وزیر امور خارجه انگلستان، ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، رابرت لانسینگ، وزیر امور خارجه آمریکا، کلنل هاوس، مشاور نزدیک ویلسون، و اورلاندو، ملاقات‌هایی داشته باشند (عاقلی، ۱۳۷۳: ۲۷۷) و در تمام این دیدارها، از این کشورها قول همکاری بگیرند؛ به‌عنوان مثال، مشاورالممالک در تلگرافی از پاریس می‌نویسد: «نظر آمریکا نسبت به ملل صغیره و ایران این است که مجال برای ترقی به آن‌ها داده شود... مخصوصاً آمریکایی‌ها اطمینان می‌دهند که حتی‌المقدور کمک خواهند کرد» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۱۷۷). وی در تلگراف دیگری چنین می‌نویسد: «رئیس‌جمهوری آمریکا را ملاقات کردم، خیلی مهربانی و اظهار مساعدت با مقاصد ایران کردند» (بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۲۱۸). فروغی نیز گزارش خود از صرف شام با لانسینگ را چنین تشریح کرده است: «به‌حقیقت، وعده صریح مساعدت از جانب رئیس‌جمهور آمریکا را به ما داد و تمام آمریکایی‌هایی که با آن‌ها ملاقات خصوصی داشتم، همین قوت قلب را به ما دادند» (فروغی، به نقل از: آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۷). حتی لانسینگ در نامه‌ای، علاقه‌مندی کامل و توجه مخصوص دولت آمریکا را به شرکت نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، به دولت ایران ابلاغ کرد (فرخ، ۱۳۴۷: ۵۲). در مورد فرانسه نیز وضع به همین منوال بود، زیرا بونن، سفیر فرانسه در تهران، سیاست فعالی را در ایران در پیش گرفت و رویه او این تصور را نزد رجال ایرانی ایجاد کرد که فرانسه در مقابل خواسته‌های استعماری انگلستان، از ایران حمایت می‌کند (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۶). این رویه

فرانسه در تلگراف‌های اولیه مشاورالممالک به ایران نیز مطرح شده است. وی در یکی از تلگراف‌هایی که در اوایل حضور هیئت در پاریس گزارش کرده بود، آورده است: «وزیر خارجه (فرانسه) بعد از اظهار ایران دوستی، وعده همه‌گونه مساعدت دادند» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۸۷). وی چند روز بعد، دیدارش با رئیس‌جمهور فرانسه را چنین گزارش می‌دهد: «روز چهارشنبه با جناب رئیس‌جمهوری فرانسه ملاقات نموده، مساعدت دولت فرانسه را با مقاصد ایران وعده دادند» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۷: ش ۹۵). در واقع، مقامات فرانسوی بی‌میل نبودند که برای اینکه اعزام هیئتی که ایران امید بسیاری به آن بسته بود، بیهوده انجام نشده باشد، فقط در مورد بعضی خواسته‌ها، از جمله برخی ادعاهای ارضی ایران تا حدودی زمینه‌های رضایت ایشان را فراهم کنند، اما موضوع این بود که انگلستان با هرگونه توجه این کشورها به ایران، مخالف بود و در این زمینه اقداماتی انجام می‌داد. فروغی در این مورد چنین می‌نویسد: «انگلیسی‌ها از فرانسوی‌ها به‌طور خصوصی خواهش کرده بودند که از دادن مستخدمین مالیه به ایران امتناع کنند. فرانسوی‌ها هم به‌قدری گرفتاری دارند که نمی‌توانند در مقابل انگلیسی‌ها مقاومت کنند» (فروغی به نقل از واردی، ۱۳۹۱: ۷۵). در جای دیگری نیز به آمریکایی‌ها گفته بودند، صلاح نیست به هیئت نمایندگی ایران اجازه شرکت در کنفرانس صلح داده شود و بهتر است، مسئله ایران، به‌گونه‌ای دیگر بررسی شود. این کشور در برابر درخواست‌های فرانسه و آمریکا برای حضور ایران در کنفرانس، ایستاد و درنهایت، در جلب‌نظر این دولت‌ها، موفق‌تر از هیئت ایرانی عمل کرد. انصاری، وضعیت را چنین توضیح می‌دهد: «باید این حقیقت را هم افشا کنم که اقدامات انگلیس در پاریس و واشنگتن در اواخر کار، مثمر‌تر واقع شده بود. فرانسه بدون آنکه پرده از روی کار بردارد، تقاضای انگلیسی‌ها را پذیرفته بود و دولت آمریکا هم رجحان انگلیسی‌ها را برای کمک به ایران، تلویحاً تصدیق می‌نمود» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۲۶). در مجموع، وعده‌های رجال سیاسی آمریکا و فرانسه چندان مؤثر واقع نشد و حتی کار به آنجا رسید که پیشون، وزیر امور خارجه به سفیر فرانسه در تهران اعلام کرد: «بهتر است به رجال ایرانی فهمانده شود که سیاست اختلاف بینداز و بهره ببر، برای ایجاد شکاف میان فرانسه و متحدش

انگلستان، فایده‌ای ندارد» (بزرگمهری، ۱۳۹۱: ۲۷۸).

این‌گونه اظهارنظرها و تغییر رویه، خود به‌نوعی نمایانگر این مسئله است که در دنیای پس از جنگ، واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی برتری داشت. حفظ دوست و متحد قدیمی برای فرانسه و آمریکا بیشتر از رسیدگی به وضعیت ایران و احساسات ملی مردمش اهمیت داشت. آمریکا در عمل، از داخل با نظریه‌های ویلسون مخالفت می‌کرد و براساس گفته *ارفع‌الدوله*: «تحت این شرایط در سیاست با انگلیس مخالفت نخواهد کرد» (ارفع‌الدوله، به نقل از فروغی، ۱۳۹۴: ۹۸). فرانسوی‌ها نیز ترجیح می‌دادند در کنفرانس ورسای، بیشتر به مسئله مرزهای شرقی خود و به اهداف فرانسه در خاک آلمان اهمیت بدهند. علاوه بر این، خسارت‌های سنگین این کشور در جنگ، مقامات آن را متوجه مسائل داخلی کرده بود و از این‌رو، به مسائل خاورمیانه اعتنای زیادی نداشتند (ساجدی، ۱۳۸۶: ۱۶۹) و در صورت توجه نیز قیومیت مستقیم بر سوریه و لبنان برای آن‌ها اهمیت بیشتری داشت تا حفظ نفوذ فرهنگی و اقتصادی آن کشور در ایران، و برای رسیدن به این مقصود، نیازمند حمایت انگلستان بودند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲: ۲۵۹).

بنابراین، امید ایرانیان به حمایت قدرت‌های دیگر از این کشور، به ناامیدی و شکست انجامید و فرصت حضور در چنین مجمعی، از ایران گرفته شد. پس از مدتی، خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، علنی شد و موجی از ناراحتی و اعتراض را از سوی کشورهای دیگر، از جمله فرانسه و آمریکا در پی داشت. هنگامی که خبر عقد قرارداد به پاریس رسید، احساسات عمومی این بود که این قرارداد، نه تنها پنهان از نمایندگان ایران در پاریس، بلکه پنهان از کنفرانس، امضا شده است، و این امر، نقض آشکار اصول ایده‌آلیستی ویلسون بود. مخالفت با امضای قرارداد در محافل رسمی آمریکا به اندازه‌ای شدید بود که اثر نامطلوب آن تا مدت‌ها در روابط بین واشنگتن و لندن باقی بود و نه تنها در آمریکا، بلکه در فرانسه و شوروی نیز افکار عمومی و مطبوعات، از این قرارداد با لحن شدیدی انتقاد و این تحول را تقبیح می‌کردند (زند فرد، ۱۳۷۷: ۵۷، ۵۸). لانسینگ در بیانیه‌ای قرارداد را این‌گونه توصیف کرد: «یک بازی خطرناک و محرمانه پشت‌سر دولت‌های معظم صورت گرفت و همه آن‌ها را در مقابل عملی انجام‌شده قرار داد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲، ج

۲: ۳۴۲). در نهایت، هرچند پس از مدتی، مخالفت‌های قدرت‌های دیگر با قرارداد، فروکش کرد، اما فرصت تاریخی ایران برای گرفتن حقوقش از کنفرانس صلح نیز از بین رفت. کم‌توجهی به خواست ایرانیان و توجه به مطامع انگلستان، ضمن از بین بردن امید ایران، تا حدودی ناکارایی ایده‌آلیسم را در برابر رئالیسم نهادینه‌شده در روابط قدرت‌های بزرگ زمان، به‌رخ کشید.

۴-۴. عامل درونی: هیئت اعزامی و انتظارات از کنفرانس صلح

علاوه‌بر عوامل پیش‌گفته به‌عنوان عوامل تحمیل‌شده به هیئت اعزامی، عامل دیگر شکست این هیئت را باید در درون آن جست. اینکه تا چه حد اعضای انتخابی برای اعزام به کنفرانس مناسب بودند، یک بحث و اینکه تا چه حد انتظارات معقولی از کنفرانس داشتند، بحث دیگری است. در زمینه تناسب اعضا با کارکرد مورد انتظار، نظرهای متفاوتی وجود دارد. یکی از کامل‌ترین توصیف‌ها، نظر وایت در مورد هیئت اعزامی است. وی اعضای هیئت را این‌گونه توصیف می‌کند: «وزیر خارجه، فردی بسیار اشکال‌تراش و بدقلق، و طرفدار آلمان‌ها بوده است. منشی او نیز بی‌اندازه اشکال‌تراشی می‌کند. حسین‌خان علایی، یک وطن‌پرست درستکار، آزاده و توانمند، ولی آرمان‌گرا است. وی بیش‌ازحد تحت تأثیر احساساتش قرار دارد. ذکاءالملک نیز یک وطن‌پرست است». وی در ادامه می‌نویسد: «از نظر من، جای بسی تأسف دارد که این‌ها برای نمایندگی ایران انتخاب شده‌اند، زیرا یقین دارم نگرشی اتخاذ خواهند کرد که هرگونه کمک و مساعدت از طرف متفقین را دشوار خواهد ساخت» (وایت به نقل از مجد، ۱۳۹۰: ۵۲۵-۵۲۲). اینکه توصیف‌های وایت تا چه اندازه دقیق باشد، جای بحث دارد، زیرا برای مثال، خود فروغی در یادداشت‌های روزانه‌اش، مشاورالممالک را مورد انتقاد قرار داده و از وی به‌عنوان فردی نام‌می‌برد که برخلاف گفته وایت، نه‌تنها بدقلق نیست، بلکه سست و بی‌حال و بیشتر به فکر تفرج است. وی در جایی می‌نویسد: «از قراری که مسیو پرنی می‌گفت، انتخاب مشاورالممالک برای این مأموریت، خیلی بی‌موقع بوده، به‌واسطه اینکه انگلیسی‌ها چندان از او خوششان نمی‌آید؛ فرانسه‌ها هم همین‌طور» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۰). اما آنچه واضح است، دلیل مخالفت‌های خارجی با این هیئت

نه بدقلقی، به تعبیر وایت، و نه بی‌قیدی، به تعبیر فروغی، بوده است، بلکه حس وطن‌پرستی همراه با نگرش احساسی این افراد به وقایع، باعث شده است که افرادی مانند وایت از چنین انتخابی اظهار تأسف کنند و یا انگلیسی‌ها با آن به مخالفت بپردازند؛ چنان‌که فروغی در این مورد نوشته است: «انگلیسی‌ها در جواب معرفی مأمورین گفته‌اند، این هیئت به این شکلی که تشکیل شده ممکن است مساعدت انگلیس را موقوف کند» (فروغی، ۱۳۹۴: ۱۰) که البته چنین نیز شد. به‌رحال، در مورد وطن‌پرستی اعضای برگزیده ایران در کنفرانس صلح، کمتر جای شک وجود دارد و آنچه مورد بحث است، میزان معقول بودن انتظارات این هیئت از کنفرانس صلح ورسای بود که در ادامه شرحی از آن خواهد آمد.

در قسمت‌های پیشین، تا حدودی به خوش‌بینی فراوانی که ملت ایران به کنفرانس صلح به‌عنوان ناجی و جایگاهی برای رسیدن به آرزوهای خود داشت، اشاره شد. همچنین، خوش‌بینی به کمک دولت‌های فاتح جنگ مانند فرانسه و آمریکا را تا حدودی تشریح کردیم؛ هرچند این خوش‌بینی، بیش‌ازحد بود، اما شاید در شرایط حادثه، چندان هم غیرمعقول به‌نظر نمی‌رسید، زیرا انتظارات جهانی از این کنفرانس در آن زمان نیز بالا بود. اگر در سراسر کنفرانس، تعارضی میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی وجود داشت، این تعارض نه بین شخصیت‌ها، بلکه در قلب‌های همه ملت‌ها و بسیاری از دولتمردان بود. آشفتگی حاکم بر کنفرانس در ۱۹۱۹ بر ذهن مردم نیز حاکم بود. تنش میان امیدها و آرمان‌های دنیایی، بسان پاداشی بود که باید از فرصت‌های پیروزی به‌چنگ آورد (تامسن، ۱۳۸۹: ۹۰۳). به‌این‌ترتیب، آنچه در مورد هیئت، غیرمعمول به‌نظر می‌رسید، خواسته‌ها و ادعاهای گسترده ارضی بود که آنان به کنفرانس ارجاع داده بودند و توقع رسیدگی به آن را داشتند. فروغی درباره تصمیم‌گیری درباره ادعاهای ارضی در یادداشت‌های روزانه‌اش از پاریس می‌نویسد: «این مسئله خیلی مشکل و تعیین حدودی که ما باید بکنیم، صعب است و مقدمات صحیح در دست نداریم. تقاضای زیاد را هم می‌ترسیم اسباب مشوش شدن اذهان شود، مع‌الذالک بالاخره رأی ما بر این شد حداکثر را بخواهیم» (فروغی، ۱۳۹۴: ۶۱). مشاورالممالک نیز در تلگراف ۲۰ مارس ۱۹۱۹ خود به وثوق‌الدوله مهر تأییدی بر گفته‌های فروغی زده است: «راجع به دعاوی ارضی، بالاخره مقتضی دیدم

تقریباً حداکثر مطالبه شود. در شمال آنچه برحسب عهدنامه گلستان و ترکمانچای از ایران گرفته شده، غیر از گرجستان، در شمال شرقی تا رود جیحون، از طرف مغرب سلیمانیه و برحسب تقاضای رؤسای اکراد کردستان عثمانی که تقریباً تا فرات و جبال ارمستان می‌رود، نقشه لازم هم به لایحه ضمیمه می‌شود» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۳۷ق: ش ۱۴۸). انصاری، منشی هیئت نیز در این‌باره نوشته است: «تصمیم بر این گرفته شد که حداکثر مطالبه بشود تا حداقل هم ایران را به‌نحوی راضی کند» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۰). این اظهارات از سوی اعضای هیئت، نمایانگر این است که این تصمیم خود اعضا بوده است. وایت در یکی از گزارش‌هایش در زمینه ادعاهای ارضی ایران آورده است که: «اعضای فعلی و اعضای کابینه‌های قبلی که از احزاب سیاسی مخالف دولت بودند، شدیداً از طرح مطالباتی تا این حد افراطی از طرف هیئت نمایندگی ایران در پاریس، شگفت‌زده شدند» (وایت به نقل از مجدد، ۱۳۸۷: ۲۱۳). وی این نظر طعن‌آمیز را نیز که تأییدکننده سخنان انصاری است اضافه می‌کند: «این دعاوی کلان، بدون شک به شیوه شرقی‌ها مطرح شده است، که برای پر بودن دستشان جهت چانه‌زنی، همیشه بیشتر از آنچه انتظارش را دارند مطالبه می‌کنند. البته شاید این سیاست خوبی در شرق باشد، ولی وقتی سروکارشان با غربی‌هاست، احتمالاً این تاکتیک‌ها بیشتر به ضررشان خواهد بود» (وایت به نقل از مجدد، ۱۳۹۰: ۵۳۵).

واکنش‌ها به خواسته‌های ارضی ایران از همان ابتدا آغاز شد. یکی از نخستین واکنش‌ها از سوی جراید انگلستان به‌عنوان تریبون سیاست دولت متبوعشان انجام شد. روزنامه «تایمز» لندن در تأیید نظر وزارت امور خارجه انگلیس در مورد هیئت نمایندگی ایران در سرمقاله روز ۲۴ آوریل ۱۹۱۹ خود پس از بحث درباره دعاوی ایران، به انتقاد سخت در مورد این دعاوی پرداخته و آن را علت پذیرفته نشدن نمایندگان ایران در کنفرانس صلح قلمداد نمود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۳۵). این روزنامه، دعاوی ایران را چنین توصیف کرد: «دعاوی آن‌ها موهوم و مضحک است. تقریباً نصف شرق نزدیک را تقاضا کرده است.... ایران، طالب حکمرانی بر قطعاتی است که نه قوت و نه قدرت و نه لیاقت حکومت آن را دارد. بیاناتی که برای این تقاضای جاهلانه اقامه کرده‌اند نیز از حقیقت دور است» (روزنامه تایمز به‌نقل از بیات و

آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۳۸۶). هرچند لحن تایمز بسیار خشن بود، اما حاکی از این واقعیت بود که اولاً میزان انتظارات ایران از سرحدات ارضی خویش بیشتر از امکاناتش برای حراست از این مرزها است و ثانیاً میزان انتظارات نمایندگان ایران از کنفرانس صلح، بیشتر از آن چیزی است که وظیفه این کنفرانس است. این نشریه در مقاله دیگری با لحن ملایم‌تری ایرانی‌ها را چنین نصیحت می‌کند: «ایران باید به‌خاطر داشته باشد که اساس قضاوت و حکمیت کنفرانس پاریس، حقایق است. تنها احساسات نمی‌تواند مبنای قضاوت آن شود (روزنامه تایمز به‌نقل از بیات و آذری شهرضایی، ۱۳۹۲: ۳۲۳). وزیرمختار آمریکا در ایران نیز نظر خود را در مورد خواسته‌های ارضی ایران، این‌گونه بیان می‌کند: «کلمه دیگری برای توصیف دومین بخش اصلی دعاوی ایران، یعنی اعاده ارضی، نمی‌توان به‌کار برد، مگر گزاف. بیم آن می‌رود که ایران با طرح چنین دعاوی مفرطی، هنگام بررسی مطالباتش توسط قدرت‌ها، موضع خود را تا حدود زیادی به مخاطره بیندازد» (مجد، ۱۳۹۰: ۵۳۲). وی بقیه خواسته‌های غیرارضی ایران را موجه دانسته و ادامه می‌دهد: «بسیاری از مطالبات مطرح‌شده در جزوه پیوست، بدون‌شک کاملاً موجه‌اند... ولی درعین حال باید عمیقاً متأسف بود که با چنان دعاوی غیرمعقول و متعددی ترکیب شده‌اند که تقریباً به‌یقین، بخت ایران را برای اجرای عدالت نسبت به احتیاجات و حقوق واقعی‌اش کاهش می‌دهند» (مجد، ۱۳۹۰: ۵۳۶).

فرانسه نیز به اعلام خسارت و نیز ادعاهای ارضی ایران معترض بوده و سفیر این کشور در تهران، در نامه‌ای به دولت ایران اعلام کرد که فهرست اضافی بر سند درخواست اصلی، حاوی درخواست‌های مبالغه‌آمیز است و باعث می‌شود که کنفرانس در مورد صحت ادعاهای ایران تردید کند (بزرگمهری: ۱۳۹۱: ۲۷۶).

خود اعضای هیئت نیز با وجود ارائه چنین درخواست‌هایی به کنفرانس، تا حدودی به مبالغه‌آمیز بودن آن اشاره کرده و اشتباه محاسباتی خود را پذیرفته‌اند. فروغی در نامه‌ای به دوستانش در این مورد چنین می‌نویسد: «در باب دعاوی ارضی، پرده‌پوشی نمی‌کنم که این یک ادعای زیادی بود که ما کردیم، مبالغه‌آمیز بود، مخصوصاً نقشه هم کشیدیم که مزخرف بود» (افشار و همایون‌پور، ۱۳۹۰: ۷۵).

انصاری، منشی هیئت نیز در این مورد نوشته است: «راجع به زیاده‌طلبی‌های ایران

من هم که منشی هیئت نمایندگی ایران بودم، اذعان می‌کنم که در تقاضاهای ما خیلی زیاده‌روی شد» (انصاری، ۱۳۴۹: ۳۳۱).

با وجود این، حتی پس از اینکه مشاورالممالک از ریاست هیئت کنار گذاشته شد، نصرت‌الدوله فیروز نیز به‌عنوان جایگزین وی از این هدف دست برنداشت. تنها تفاوت فیروز این بود که برخلاف اعضای دیگر که به کمک‌های آمریکا و فرانسه دل بسته بودند، وی متوجه انگلستان بوده و سرسختانه تلاش می‌کرد، در ازای قرارداد ۱۹۱۹ بتواند تقاضاهای ارضی را توسط انگلستان زنده کند، اما وی نیز با مخالفت صریح کرزن روبه‌رو شد. وی در گفت‌وگویی که با فیروز داشت، بیان کرد: «اولین نماینده ایران در کنفرانس صلح پاریس، مشاورالممالک، به‌علت توقعات ارضی افراطی که تقدیم کنفرانس کرد، شانس هرگونه موفقیتی را که احتمال می‌رفت در این باره نصیب ایران گردد، از بین برد» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۳۶). وی با اعلام عدم پشتیبانی از این دعاوی ادامه می‌دهد: «آیا واقعاً چنین امکانی هست که اعضای کنفرانس صلح چند روز و یا حتی چند ساعت از وقت گرانبهای خود را به بررسی دعاوی ارضی ایران که تقریباً جزء مسائل باستانی تاریخ شده است، وقف کنند یا اینکه تمام نقشه آسیای مرکزی را به‌خاطر ایران تغییر دهند؟» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۴۵). همچنین، وی در نامه‌ای به سرپرستی کاکس در تهران نوشت: «نمایندگان ایران با تسلیم چنین عرض‌حالی به کنفرانس صلح، فقط زمینه شکست و سرافکندگی آتی خود را مهیا می‌کنند... و چون چنین است، همین بهتر که قبلاً بدانند، لااقل حکومت انگلستان حاضر نیست در تحمل این‌گونه خفت‌ها و سرافکندگی‌ها با آن‌ها سهیم گردد» (مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، ۱۳۷۷: ۲۸۰). در واقع، اعتقاد کرزن این بود که وظیفه کنفرانس، اصلاح و تعیین مرزها نیست، بلکه داوری عادلانه میان کشورها است و دوم اینکه ادعاهای ایران اگر مبنای تاریخی و قومی داشته باشند، در شرایط امروزی جهان، پذیرفته نیستند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱، ۲۸۵).

به‌طورکلی، خواسته‌های ارضی ایران، ادعاهای زیاده‌از‌حدی، برمبنای احساسات و به‌دور از واقع‌گرایی بود که قابلیت دفاع نداشت. این درخواست‌ها، همان نقطه‌ضعفی بود که از سوی هیئت اعزامی ایران، به‌دست کسانی داده شد که مخالف

حضور ایران در کنفرانس بودند. مخالفت با این خواست آرمانی ایرانی‌ها تلاشی بود در راستای حفظ نظم منطقه، زیرا چراغ سبز نشان دادن به ایران برای الحاق آن سرزمین‌ها، بحرانی در روابط بین‌الملل به وجود می‌آورد و چالش بزرگی میان دولت نوظهور کمونیستی روسیه، انگلستان، آمریکا و فرانسه رخ می‌داد (دهقان‌نیری و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۶)؛ بنابراین، از دیدگاه واقع‌گرایانه، منطقی بود که با این خواسته ایرانی‌ها مخالفت شود. نظر آبادیان درباره کلیت عملکرد هیئت ایرانی در پاریس گویا است: «هیئت ایرانی عملاً طرحی برای ارائه نداشت. آنان طرح‌هایی ارائه می‌دادند که اجرای آن‌ها امکان‌پذیر نبود. می‌خواستند سرزمین‌های ماوراءالنهر را برای ایران بازپس گیرند، بار دیگر قفقاز را به ایران ملحق سازند، از کشورهای مهاجم به ایران غرامت ستانند... هرگز هم نگفتند کشوری مثل ایران که هنوز از قحطی، بیماری‌های واگیر، هرج و مرج، دزدی و راهزنی، تشتت نیروهای سیاسی و امثالهم رنج می‌برد و هیچ متحد قدرتمندی ندارد، چگونه می‌توانست آن تقاضاهای بزرگ را پیش برد؟ به عبارت بهتر، طرح دعاوی، با امکانات، هیچ تناسبی نداشت. سیاستمدار، کسی است که می‌تواند از امکانات در دسترس به بهترین شکل برای تأمین منافع ملی کشور بهره جوید، نه آنکه دعاوی‌ای را طرح کند که امکان عملی شدن آن‌ها در حد صفر است» (آبادیان، ۱۳۹۰: ۴۵۵).

با این توصیف‌ها مشخص می‌شود که تنها چیزی که نمایندگان ایران به آن دل بسته بودند، استفاده از شرایط و فضای ایده‌آلیستی ویلسونی بود که پس از جنگ به وجود آمده بود؛ هرچند فضای آرمان‌گرایانه آن زمان، بر افکار عمومی جهان بسیار تأثیر گذاشته بود، اما جهان پس از جنگ، آن قدر خسته بود که توانی برای ایجاد چنین نظم ایده‌آلیستی‌ای که همه پایبند به رعایت آن باشند، نداشت؛ از همین رو بود که در لفافه شعارهای ایده‌آلیستی کنفرانس، روال کار توسط قدرت‌های بزرگ به همان روش‌های رئالیستی دنبال شد و هریک به دنبال بردن سهم بیشتری از سفره پیروزی بودند. از سوی دیگر، درخواست‌های ایران، به گونه‌ای طرح شده بود که شرایط زمانه را نادیده گرفته بود. اینکه جهان در پایان جنگی چنین نابودگر چگونه با گسترش مرزهای ایران و ناراضی کردن همسایگانش بهانه‌ای برای بروز جنگی جدید به دست دولت‌ها بدهد، چیزی بود که در محاسبات نمایندگان ایرانی لحاظ

نشده بود. آنچه واضح است، این نگرش نمایندگان ایران به شرایط جهانی، بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود، باعث شد که مسیر اشتباهی برای رسیدن به اهداف ایران طی شود که بی‌تردید، راهی به کنفرانس صلح نداشت.

به‌طور کلی در زمینه ناموفق بودن ایران در کنفرانس صلح پاریس می‌توان به عاملی اشاره کرد که برای چهار مؤلفه بررسی شده در این پژوهش، به‌عنوان کاتالیزور عمل کرده است. این عامل که در تمام طول کنفرانس، نه‌تنها گریبانگیر خواسته‌های ایرانیان، بلکه نقطه ضعف اساسی در کلیت کنفرانس بود، تناقض میان نگرش ایده‌آلیستی و عملکرد رئالیستی بود. انصاری با طرح پرسشی درباره موفقیت کنفرانس ورسای چنین می‌نویسد: «آیا کنفرانس ورسای در تمام مراحل وجودی خود با این دنیای جدید که در حالت تکوین بود، هماهنگی داشت و آیا با تحولات گیتی پایه‌پا می‌رفت و جواب‌گوی حوائج تاریخی و آمال و آرزوهای میلیون‌ها مردم جهان بود یا نه؟ متأسفانه باید گفت که خیر. تصمیمات کنفرانس ورسای، جواب‌گوی همه نیازمندی‌های ملل دنیا نبود. مع‌الاسف از و طمع، کینه‌توزی، حس انتقام‌جویی و تمایلات استیلاطلبانه در خیلی از تصمیمات این کنفرانس بر عقل سلیم، انصاف و مروت و مأل‌اندیشی غلبه پیدا کرد» (انصاری، ۱۳۴۹: ۲۹۲).

تعبیرهای انصاری را تامسن با نام تعارض انگیزه‌های واقع‌گرایی با آرمان‌گرایی می‌خواند و چنین توصیف می‌کند: «اینکه این انگیزه‌های متضاد، اذهان انسانی را زیر نفوذ خود گرفته بود و بر داوری آن‌ها سایه می‌افکند، به‌هیچ‌روی شگفت‌آور نبود. اهمیت این پس‌زمینه کنفرانس در این بود که به ایجاد صلح و تعیین رفتار با شکست‌خوردگان، آنجاکه می‌بایست با مدارا باشد، خشن و آنجاکه می‌بایست مقتدرانه باشد، نرم بود» (تامسن، ۱۳۸۹: ۹۰۳). نقیب‌زاده نیز با مقایسه کنفرانس ورسای و کنگره وین، ضعف آرمان‌گرایی موجود در ورسای در برابر سیستم رئالیستی پس از کنگره وین را چنین شرح می‌دهد: «واقعیت این است که برخلاف کنگره وین ۱۸۱۵ که کشورهای فاتح موفق شدند نظمی براساس توازن قوا (پیش‌انگاره رئالیستی) با پشتوانه کنسرت اروپا به‌وجود آورند، در کنفرانس ورسای، فاتحان برای دست یافتن به یک توافق عام و پی‌افکندن بنایی پایدار برای صلح جهانی کمتر موفق بودند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

این نقل قول‌ها به خوبی شرایط پیچیده کنفرانس ورسای را در تناقض میان ایده آلیسم و رئالیسم نشان می‌دهند؛ بنابراین، شرایط ایران را نیز در میانه این پیچیدگی‌ها می‌توان درک کرد. نگرش احساسی نمایندگان ایران در موضوع تعیین مرزها در تناقض با عملکرد رئالیستی گردانندگان کنفرانس قرار گرفت و ایران را به سوی شکست در رسیدن به آمالش برد. از چهار عاملی که در اینجا بحث و بررسی شدند، سه مؤلفه نخست، یعنی عامل داخلی، خارجی، و بین‌المللی، هریک به اندازه‌ای دارای پیش‌فرض‌های رئالیستی بودند که در تقابل با عامل چهارم، یعنی نگرش نمایندگان ایران به کنفرانس که دارای پیش‌فرض‌های کاملاً ایده‌آلیستی در مورد شرایط موجود بود، قرار می‌گیرند.

عامل داخلی که همان ناهمسویی دولت با نمایندگان اعزامی بود، نشئت‌گرفته از تفاوت نگرش دولت و ثوق‌الدوله با هیئت اعزامی بود، زیرا و ثوق‌الدوله برخلاف اعضای هیئت، تمایلی به کمک گرفتن از دولت‌های دیگر نداشت و برای حل مشکلات کشور، دوستی و محبت انگلستان را به‌عنوان سیاستمدار کهنه لازم می‌دانست و کشورهای مانند آمریکا را به‌دلیل جوان و تازه کار بودن در خاورمیانه، فاقد صلاحیت لازم می‌دانست. هرچند وی از دریچه دوربین واقع‌گرایی به مسائل موجود نگرست، اما زمان نشان داد که واقع‌گرایی مورد نظر وی، اندیشه‌ای تقلیل‌گرا و سطحی بود که تنها قدرت انگلستان را مورد نظر قرار داد و نه گرایش‌های این کشور در کمک‌رسانی به ایران. بر این اساس بود که درنهایت، پس از شکست نمایندگان ایران در پاریس، خود و ثوق نیز نتوانست چراغ سبز انگلستان را در زمینه خواسته‌های ایرانی‌ها و به‌ویژه در زمینه تقاضاهای ارضی به‌دست آورد و درنهایت، در داخل نیز به‌دلیل امضای قرارداد با انگلیسی‌ها شکست خورد. عامل دوم، عامل خارجی و همان دخالت‌های انگلستان بود که نقش زیادی در راه نیافتن ایران به کنفرانس صلح داشت. انگلستان هرگز نمی‌توانست از منافع خود در هند و خاورمیانه به بهانه صلح جهانی و اندیشه‌های آرمان‌گرایانه ویلسونی دست بکشد؛ به همین دلیل در ظاهر به حمایت از آمال ایرانی‌ها پرداخت و در باطن به‌گونه‌ای زیرکانه به‌سمت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با ایران پیش رفت تاجایی که هیچ دولت دیگری تا زمان اعلام آن، خبردار نشد و این امر با اصول ویلسونی مغایرت اساسی داشت که بستن قراردادهای محرمانه را مردود اعلام کرده بود. انگلستان

هرگز نتوانست از منافع خود در ایران چشم بپوشد و از این رو، نمی‌توانست آمال نمایندگان ایرانی را تحمل و تقویت کند. عامل بین‌المللی نیز به نقش دولت‌های دیگر، به‌ویژه آمریکا و فرانسه می‌پردازد. همان‌گونه که پیش از این نیز توضیح داده شد، تلاش‌های هیئت ایرانی برای جلب توجه این دولت‌ها، اگرچه در ابتدا با قول کمک از سوی آن‌ها روبه‌رو شد، اما در نهایت با تلاش‌های انگلیسی‌ها و نیز منافع شخصی فرانسه و آمریکا، به شکست انجامید و این دولت‌ها در نهایت، دوستی انگلستان را به آمال ملتی چون ایران، ترجیح دادند و از این رو، خود نیز اصول آرمان‌گرایانه‌ای را که برای پس از جنگ و به‌منظور حفظ صلح تبلیغ می‌کردند، در ابتدای کار، شکست دادند. با این توصیف‌ها می‌توان نموداری را که در ابتدای مقاله، دلایل شکست هیئت ایرانی را نشان داد، با استفاده از انگاره‌های رئالیستی و ایده‌آلیستی، این‌گونه بازیابی کرد و به این نتیجه رسید که تناقض و تضاد میان این دو نگرش، عامل اصلی ناموفق بودن نمایندگان ایران در ورسای بوده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دنبال آن بودیم که دلایل ناموفق بودن نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح ورسای، بررسی کنیم و دریابیم که چه عواملی موجب شدند که هیئت اعزامی به پاریس پس از گذشت مدت فراوان و تلاش‌های بسیار، دست خالی به وطن بازگردد؛ از این رو ابتدا شرایط موجود و نیز دلایلی را که ایرانی‌ها را ترغیب کرد که در این کنفرانس شرکت کنند، به صورت مختصر بیان کردیم و پس از آن، چهار عامل اصلی مؤثر در ناموفق بودن هیئت را برشمردیم. عامل داخلی که نشئت گرفته از ناهمسویی دولت با نمایندگان اعزامی بود، به اختلاف نگرش رئیس دولت، یعنی وثوق‌الدوله و هم‌فکرانش با مشاورالممالک، رئیس هیئت و همراهانش مربوط می‌شد. عامل خارجی، برآمده از دخالت‌های انگلستان منفعه طلب بود که به دنبال حفظ منافع و خواسته‌های خود، آمال ایرانیان را لگدمال کرد. عامل سوم به بی‌توجهی دولت‌های فاتح جنگ به خواست‌های ملت ایران در برابر منافع استیلاجویانه انگلستان مربوط می‌شد و عامل چهارم، به‌عنوان عامل درونی، ناشی از نوع نگاه اعضای هیئت به روابط بین‌المللی بود که بسیار دلخوش به مفاهیم

ویلسونی در دفاع از حقوق کشورهای ضعیف و به دور از واقعیت، شکل گرفته و به دنبال آرزوهای خود، به ویژه در بازگشت سرزمین‌های از دست رفته خود بود. در کنار این عوامل چهارگانه، تضاد و تناقض میان ایده‌های آرمانی و شرایط واقعی بود که به عنوان یک کاتالیزور قوی در فرایند شکست خوردن مأموریت نمایندگان ایران در ورسای، عمل کرد. در واقع، کنفرانس ورسای توسط دولت‌های درگیر در جنگ و پیروز شکل گرفت و قصد داشت بر روی ویرانه‌های جنگ، صلحی ایجاد کند که درد و رنج انسان‌های درگیر در جنگ را کاهش دهد. تصور ایده‌آلیستی کنفرانس، جهان بدون جنگ بود تا براساس مواد و قوانینی که ناشی از یک قرارداد و میثاق عمومی است، اتفاق دیگری به نام نزاع جهانگیر رخ ندهد. اینکه نمایندگان، در پاریس فرانسه جمع شدند، به یک معنا، ترحم به کشور مورد ستم فرانسه بود. گرچه طراح اصلی، نمی‌خواست این اجتماع در پاریس باشد، ولی دولت‌های بریتانیا و فرانسه قصد داشتند، جریمه‌های سنگینی علیه دولت‌های متحد به کار گیرند. ویلسون و حقوقدانان، درصدد بودند که جهان خسته از جنگ را التیام بخشند و هیچ مورد هیجان‌انگیز و عقده‌گشایی را مطرح نکنند. در این شرایط، شرکت‌کنندگان ایرانی با این تصور که می‌توانند ستمگری‌های سال‌های دور روس، انگلیس و عثمانی را در این اتفاق شیرین جبران کنند، خواسته‌هایی را مطرح کردند که ناقض صلح و اهداف کنفرانس ورسای بود. آنان می‌خواستند از درون ویرانه‌های جنگ، سرزمین‌های از دست رفته خود را دوباره به دست آورند، در حالی که ورسای، همانند پیمان وستفالی، مرزهای جدیدی را به عنوان حدود دولت‌های نو که با آن حاکمیت هر کشور مشخص می‌شد، در نظر داشت. به هر حال، این شکست و بهره نبردن از کنفرانس، علاوه بر اینکه نوعی تحقیر ملی برای ایرانی‌ها به بار آورد که با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس تکمیل می‌شد، پیش‌زمینه‌ای شد تا ایرانی‌ها از این پس، ادامه خواسته‌های خود را در جامعه ملل بجویند و با تجربه‌ای که نتیجه حضور در پاریس بود، وارد این سازمان شوند. چه اینکه شاید بتوان حضور ایران در این سازمان را یکی از معدود دستاوردها و یا تنها دستاورد ایران از ورسای دانست.*

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۹۰)، *جنگ جهانی اول تا کودتا (۱۲۹۹-۱۲۹۳)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم.
- اسکندری، عباس (۱۳۶۱)، *تاریخ مفصل مشروطیت ایران یا کتاب آرزو*، تهران: نشر غزل، جلد اول.
- افشار، ایرج؛ همایون‌پور، هرمز (۱۳۹۰)، *سیاست‌نامه ذکاءالملک، مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی*، تهران: نشر کتاب روشن، چاپ دوم.
- انصاری، عبدالحسین (۱۳۴۹)، *زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران*، جلد اول، تهران: نشر ابن سینا.
- اولسون، ویلیام. جی (۱۳۸۰)، *روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول*، ترجمه حسن زنگنه، تهران: نشر شیرازه.
- باست، الیور (۱۳۷۸)، «ایران و کنفرانس صلح ۱۹۱۹»، ترجمه واحد مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، نشریه مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره ۱.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۹۱)، *تاریخ روابط بین‌الملل (۱۹۴۵-۱۸۷۰)*، تهران: سمت.
- بیات، کاوه؛ آذری شهرضایی، رضا (۱۳۹۲)، *آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، تهران: شرکت نشر و پژوهش شیرازه.
- تامسن، دیوید (۱۳۸۹)، *اروپا از دوران ناپلئون (۱۹۷۰-۱۷۸۹)*، ترجمه خشایار دیهیمی و واحد علیقلیان، تهران: نشر نی.
- دهقان نیری، لقمان؛ نورایی؛ مرتضی؛ پوریانژاد، فرهاد (۱۳۸۹)، «کنفرانس صلح ورسای و ادعاهای ارضی ایران درباره مناطق ایرانی شمال رود ارس»، *نشریه جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره دوم.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۰۰*، تهران: شرکت انتشاراتی پاژنگ.
- زندفرد، فریدون (۱۳۷۷)، *ایران و جامعه ملل*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ساجدی، احد (۱۳۸۶)، «پاداش یک خیانت»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۱۶.
- شیخ‌الاسلامی، محمدجواد (۱۳۶۸)، *سیمای احمدشاه قاجار*، جلد اول، تهران: نشر گفتار.
- _____ (۱۳۷۲)، *سیمای احمدشاه قاجار*، جلد دوم، تهران: نشر گفتار.

عاقلی، باقر (۱۳۷۳) *نصرت‌الدوله فیروز، از رویای پادشاهی تا زندان رضاشاهی*، تهران: نشر نامک.

فرخ، سید مهدی (۱۳۴۷)، *خاطرات سیاسی فرخ: تاریخ پنجاه‌ساله معاصر*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

فروغی، محمدعلی (۱۳۹۴)، *یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس (دسامبر ۱۹۱۸ تا اوت ۱۹۲۰)*، به خواستاری ایرج افشار، به کوشش محمدافشین وفایی و پژمان فیروزمنش، تهران: نشر سخن.

کاظمی، باقر (۱۳۹۰)، *یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی*، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، جلد اول، تهران: نشر تاریخ ایران.

مجدد، محمدقلی (۱۳۹۰)، *انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول*، مصطفی امیدی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

_____ (۱۳۸۷)، *قحطی بزرگ (۱۲۹۸-۱۲۹۶/۱۹۱۹-۱۹۱۷)*، محمد کریمی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ایران.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *تاریخ معاصر ایران*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

_____ (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجاریه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.

نصیری مقدم، محمدنادر (به کوشش) (۱۳۷۴)، *گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵)، *تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

واردی، احمد (۱۳۹۱)، *زندگی و زمانه محمدعلی فروغی*، به کوشش عبدالحسین آذرننگ، تهران: نشر نامک.

اسناد

مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (۱۳۷۷)، *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*، محمدجواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- کالدول، جان، گزارش شماره ۴۶۴ (۷۶۳/۷۲۱۱۹/۳۴۸۸) مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۲۱۷.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۹۹.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۲۵.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۰۳.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۴.
- اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۱.

اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۱۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران، (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۰۹.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۵۰.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۳۴.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۷۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۸۷.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۹۵.
اسناد وزارت امور خارجه ایران (۱۳۳۷ ق)، کارتن ۶۶، پرونده ۷، سند شماره ۱۴۸.

Ronaldshay, Earl (1927), *The Life of Lord Curzon*, London, Vol.3.

Fatemi, Nasrollah Seifpour (1952), *Diplomatic History of Persia 1917-1923, Anglo-russian Power Politics in Iran*, NewYork: Russel f. Moore.

Busch, Briton Cooper (1976), *Mudros to Lausanne: Britains Frontier In Western Asia, 1918-1923*, New York, Albany: State University of New York.

Smith, Douglas (1973), "Viscont Grey's Special Mission and Postwar Anglo-American Relation", *Southern Quarterly*, Vol. 11, No. 3.

Minutes of Foreign Office Meeting, London. February 20, 1919, Fo. No. 371/3859.

Paper Relating to The Foreign Relations of The United State 1919, *The Paris Peace Conference, Department of State Publication*, No. 1815, Vol. 1.

Parliamentary paper (1919), "Agreement Between His Bertannic Majesty's Government and the Persian Goverments", Signed at Tehran, August 9, 1919, *Persia*, No. 1, Cmd. 300.